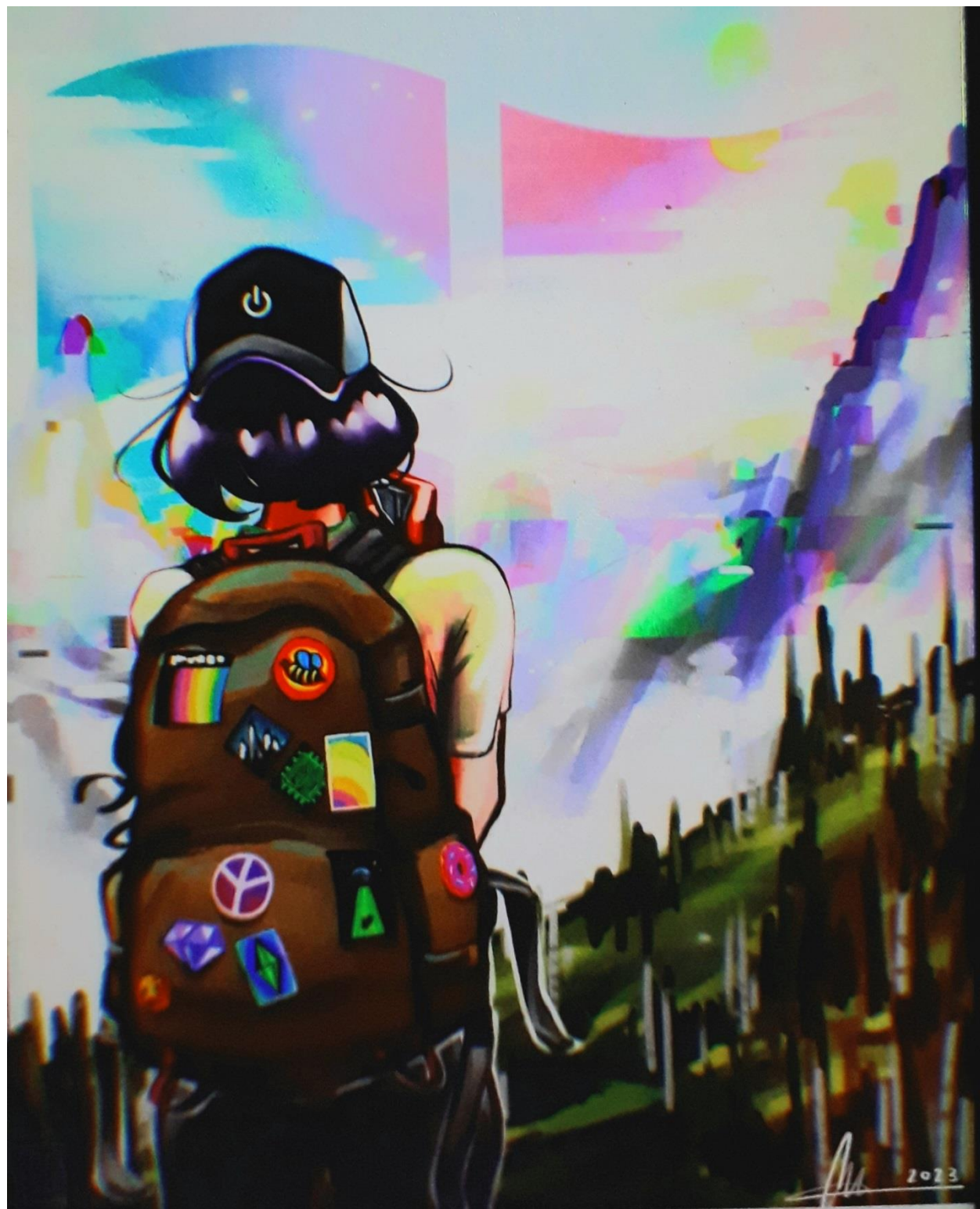


دکور جهنم: خدایان باستان و سکولاریسم مدرن

نویسنده: پویا جفاکش





در شمال در جنوب نو، ویرجینیا سیتی است
شهری کوچک با فضایی باورنکردنی. یکی است



Virginia City



از محدود مقاصد در کشور که می
تواند غرب قدیم را در تمام آن تجربه کنید

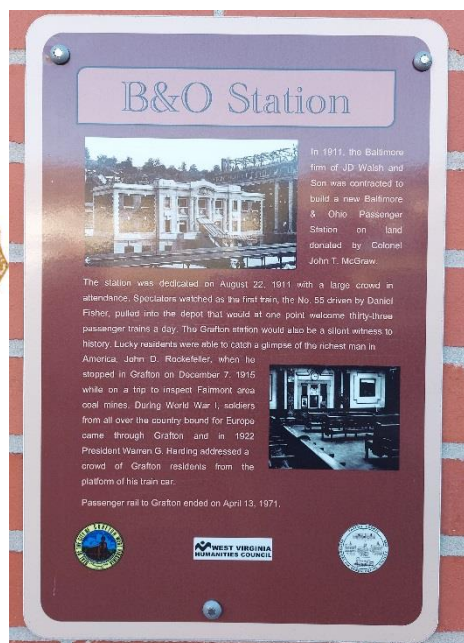


در امریکا ویرجینیا سیتی یک شهر توریستی است، نه به خاطر این که خیلی
مترقی است، بلکه به خاطر این که بوی قدیم را میدهد. این شهر عمداً میل دارد
خود را شبیه غرب وحشی و دوران کابوی ها یا قهرمانان هفت تیرکش فیلم های



اهالی ویرجینیاسیتی

دهه های 1950 و 1960 نشان دهد و حتی اتومبیل هایش هم اغلب از انواع اتومبیل های آن دورانند. جالب است که این شهر، نام اولین ایالت متعلق به انگلیسی ها در کشور امروزه انگلیسی زبان امریکا را بر خود دارد و درحالیکه ایالت ویرجینیا در شرق امریکا قرار دارد، شهر ویرجینیا در ایالت نوادا در غرب امریکا قرار دارد. درحالیکه دنیای بی قانون کابوی ها در جریان مهاجرت مردم از شرق به غرب در فضای عدم توانایی حکومت برای ایجاد نظم به وجود آمده است، ویرجینیا سیتی و سینمای وسترنی که با او زنده میماند، نماینده ی غروب تمدن انگلیسی ویرجینیا هستند و شاید این اسطوره نه با ویرجینیا سیتی بلکه با یک ویرجینیای دیگر یعنی ایالت ویرجینیای غربی شروع شده باشد. این ایالت در

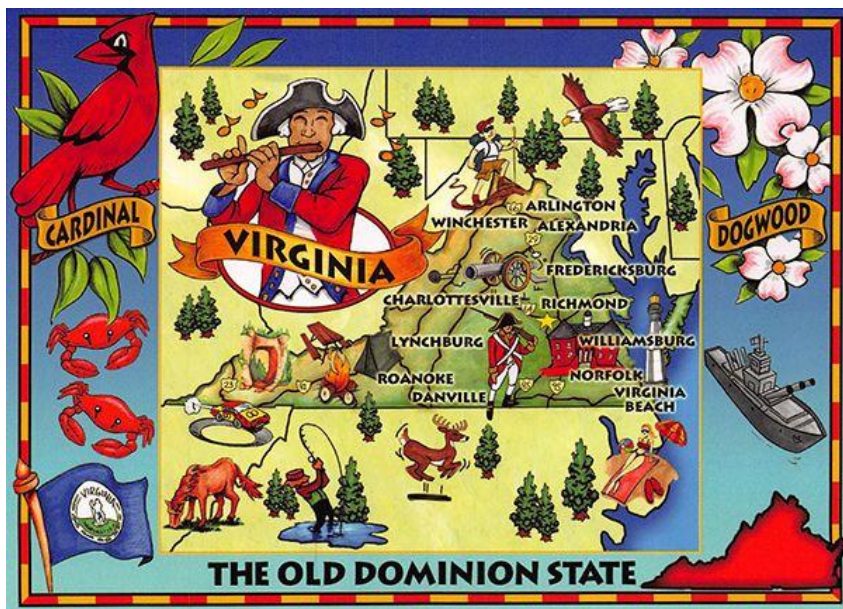






مردم ویرجینیای غربی

زمان جنگ داخلی و پس از آن که ایالت ویرجینیا به همراه ایالات جنوبی و به تحریک انگلستان، ادعای استقلال کرد، برای ماندن در ایالات متحده از ویرجینیا جدا شد و به نظر میرسد این روایتی دیگر از جدا شدن بخش آمریکایی انگلستان از انگلستانی باشد که ویرجینیا نماد حضورش در آمریکای شمالی است. شاید مفهوم پردازی ویرجینیای غرب درست مثل شهر ویرجینیا در غرب، ناظر بر ابتدایی نمایی باشد و به همین خاطر است که ویرجینیای غربی، فقیرترین ایالت



امریکا باشد اگرچه همزمان دارای بیشترین چاق ها در میان ایالات به نظر میرسد. در اصرار ناگفته بر پیشتاز نمایاندنش، نمادها و ساختمان های فراماسونری درست در فقیرترین جاها از جمله چنانکه در زیر میبینید، در جاده ی بین گرافتون تا وستون به آشکاری دیده میشوند. درست در همین محدوده، تعداد زیادی ساختمان های چوبی با پایه های سنگی دیده میشوند که شاید مضمون پشت



رواج یافتنشان، با وجود تعداد زیادی ساختمان های سنگی جدید که در پایینشان بقایای ساختمان های قدیمی قرن 19 قابل مشاهده است یکی باشد. (تصاویر زیر) فرو رفتن ساختمان ها درون زمین یادآور مضمون شهرهای دفن شده است و این





بار، شهر دفن شده در تشبیه به شهرهای باستانی که از زیر خاک درآمده اند، قصه ی اورشلیم را باز میکند که دوشیزه ی آسمانی خوانده میشود؛ مضمونی هم معنی با ویرجینیا (سرزمین دوشیزه). ویرجینیای غربی به عنوان یک ویرجینیا درون ویرجینیا که جریان جدیدی میسازد، همچون مریم مقدس درون سرزمین مقدس است که مسیحیت از بطن او خارج میشود و علیه مذهب قبلی موضع میگیرد که یهودیت است، اگرچه در عمل، جریان قبلی را تقویت میکند، درست مثل امریکا که ظاهراً علیه انگلستان طغیان میکند، ولی به جهانی شدن زبان و جریان های ماتریالیستی انگلستان یاری میرساند. اورشلیم دفن شده مسبق به سابقه است. در یک نسخه ی افریقایی اورشلیم یعنی لالیبلا در اتیوپی، مجموعه ای از کلیساها را که به شکل صلیب و در عمق زمین دفن شده اند می یابیم. اما هرچقدر کسانی که از لالیبلا دیدن می کنند از سفر به آن، احساسی زیارت گونه دارند، مرموز ترین قسمت های ویرجینیای غربی درست در همان مقاطع فراماسونی پیش گفته احساس زیبایی -حداقل در کلام- ایجاد نمیکند. از میانشان



یازده کلیسای یکپارچه باورنکردنی است. اینها از بالا به پایین به منظره های زنده بین قرن های ۷ و ۱۳ تراشیده شده اند



Lalibela در ارتفاعات اتیوپی که توسط پادشاه Lalibela شهر برای تبدیل شدن به "اورشلیم جدید" ساخته شده است، خانه



از دامنه کوه این کلیسا به شکل یک صلیب یونانی به ارتفاع ۴۰ فوت می رسد و شگفت انگیز است



مجموعه ای پیچیده از تونل ها و گذرگاه هایی که آنها را به هم متصل می کنند. از این میان کلیسای سنت جورج بدون شک چشمگیرترین است زیرا بسیار ظریف تراشیده شده است



میتوان از آسایشگاه دیوانگان در وستون یاد کرد که حتی داستان بنایش هم غیر عادی است چون در سال 1856 زمانی که شهر فقط حدود 300 نفر جمعیت داشته است بنا شده است. بعد از آن، در ساختش وقفه افتاده و فقط همزمان با جنگ داخلی یعنی همان زمان که ویرجینیای غربی مستقل شد، تکمیل گردید. تصاویر آنجا مجدداً بوی تغییر داستان میدهند. چون درحالیکه در نمای داخلی ساختمان یکپارچه داریم، در نمای پشتی و همانطور که در تصاویر زیر میبینید، باز به دویارچگی در ساختمان های جدیدتر و قدیم تر برمیخوریم و در محل، ساختمان



های ویران شده ای را میبینیم که بقایایشان توی زمین فرو رفته اند. ساختمان های فرورفته در خاک، یادآور عقیده ی رایج به «سیل گل» هستند که ظاهرا در اثر آب شدن یخ ها در پایان عصر یخبندان کوچک به راه افتاده و بسیاری از ساختمان ها را در خود فرو برده است چنانکه آثارش در بعضی عکس های قدیمی هنوز مشاهده میشود. آشکارگی این نما در بنایی که آسایشگاه روانی خوانده میشود، نامرتبط نیست به این که ویرجینیای غربی، به سبب یک اثر بسیار خوانده شده درباره ی یک بیمار روانی، بر امریکا و بعدش جهان بسیار موثر معرفی شده است. داستان خانم دکتر کورنلیا بورول ویلبر درباره ی یکی از بیمارانش، زنی با نام بامسمای "شرلی میسون" 16 شخصیت داشت و دوران متاخر زندگیش را در ویرجینیای غربی سپری کرده بود، به یک فیلم بسیار مشهور در امریکا تبدیل شد که تقریبا لزبانیسم را یکتته در کشور رواج داد. در این داستان به نام "سیل"، تمام کارهایی را که پورنوگرافرهای لزبیان امروز برایشان وسیله دارند، مادر روانی شرلی با وسایل آشپزخانه روی او انجام میدهد. گمانه زنی های فراوانی درباره ی جعلی و غیر واقعی بودن اصل داستان مطرح شده است ولی ایالت چنان به خانم ویلبر افتخار میکند که عکس و تابلو معرفی زیر از او را در



Cornelia Burwell Wilbur, M.D.

CORNELIA B WILBUR SUPERINTENDENT 1965-1967

CORNELIA B WILBUR WAS BORN IN CLEVELAND OHIO IN 1908. SHE GRADUATED FROM THE UNIVERSITY OF MICHIGAN IN 1930 AND WAS ONE OF ONLY EIGHT WOMEN TO GRADUATE MEDICAL SCHOOL IN 1939. SHE WAS THE FIRST FEMALE INTERN AT KALAMAZOO STATE HOSPITAL AND WHILE THERE TREATED AN AGORAPHOBIC 'HYSTERICAL' GIRL WHO RECOVERED: 'I LEARNED THAT ONE SHOULD TREAT THE 'HYSTERIA,' AND NOT THE SYMPTOMS.'

DR. WILBUR'S MOST FAMOUS CASE WAS SHIRLEY MASON, THE FIRST PATIENT WITH MULTIPLE PERSONALITIES TO BE IN ANALYSIS. WILBUR HAD MOVED TO NEW YORK IN 1949, TO COMPLETE ANALYTIC TRAINING TO ASSIST HER IN UNDERSTANDING 'HYSTERIC.' SHIRLEY MASON, WHO WAS ENROLLED AT COLUMBIA UNIVERSITY, ENTERED INTO ANALYSIS WITH DR. WILBUR. DURING HER SESSIONS SHE TOLD ABOUT BLACKOUTS AND TIME LOSS AND, IN SOME SESSIONS, DISSOCIATED TO OTHER PERSONALITIES. DR. WILBUR WROTE THE 'TRANSFERENCE IN MULTIPLE PERSONALITIES' (1959) INSPIRED BY HER TIME WITH SHIRLEY WHICH SHE CONSIDERED HER MOST IMPORTANT WORK. DR. WILBUR ASKED SCIENCE DIGEST EDITOR FLORA SCHREIBER TO WRITE A STORY BASED ON SHIRLEY. THE BOOK, CALLED 'SYBIL', BECAME A NATIONAL BESTSELLER AND WAS FOLLOWED BY A HIGHLY ACCLAIMED MOVIE THAT MADE THE NAME 'SYBIL' A BYWORD FOR SCHIZOPHRENIA.

IN 1965 DR. WILBUR BECAME THE FIRST FEMALE SUPERINTENDENT OF A MAJOR MENTAL HEALTH FACILITY WHEN SHE WAS HIRED BY THE WESTON STATE HOSPITAL WHERE SHE SERVED UNTIL 1967. SHE RETIRED FROM HER PRACTICE AT AGE 65 AND WENT ON THE LECTURE CIRCUIT. SHE SPOKE AT ACADEMIC CENTERS AND TO NATIONAL LEGISLATORS ABOUT CHILD, SPOUSE, AND ELDER ABUSE. HER OTHER INTERESTS INCLUDED INCREASING ADMISSION OF WOMEN TO MEDICAL SCHOOLS, THE WOMEN'S RIGHTS MOVEMENT, AND EDUCATION FOR ABUSE PREVENTION. SHE BELIEVED THAT 'LIFE IS FOR THE LIVING' AND 'YOU CAN CHANGE YOUR LIFE.' SHE FOUNDED A SHELTER FOR MULTIPLE PERSONALITY PATIENTS IN LEXINGTON, KY, AND FOSTERED THE TEAM APPROACH TO PATIENT TREATMENT.



ISBN 0-75-45-117-1 WARNER BOOKS

OVER SIX MONTHS A NATIONAL BEST SELLER!

The True and Extraordinary Story of a Woman
Possessed by Sixteen Separate Personalities

Sybil

FLORA RHETA
SCHREIBER

"FASCINATING" "SPELLBINDING" "ASTONISHING"

- Chicago Tribune

- News Magazine

- Entertainment



Photo added by the Chronicler

Dr Cornelia Burwell Wilbur



BIRTH 26 Aug 1908

Cleveland, Cuyahoga County, Ohio,
USA

DEATH 9 Apr 1992 (aged 83)

Lexington, Fayette County, Kentucky,
USA

کنار همان جاده ی کذایی نصب کرده است..:

“lunatic asylum and other strange structures of west Virginia”: frosty chud: stolen history: 27 oct 2023

چاد در دیدار از آسایشگاه یاد شده از راهنما شنیده بود که در زمان کودکی او، در زیر این ساختمان، تونل هایی وجود داشت که بعدا ورود به اتاق های واصل به آنها ممنوع شد. این، من را به یاد توصیف جان اونیل از دروازه های آسمان و جهان خدایان به زمین به واسطه ی تونل های زیرزمینی می اندازد. به گفته ی او "رو" و "روئی" نام های دهلیز آسمان در مصر هستند که در زیر زمین به قلمرو مردگان ره پیدا میکنند. روح مرده در جهان زیرین به سمت غرب میرود و از دروازه ای در آنجا به آسمان راه پیدا میکند. با این حال، برای ارتباط با آسمان، فرد فقط نباید منتظر مرگ میشد. فرعون خود یک دروازه بود و لغت پراغوه (فرعون) با لغت "پراعا" به معانی دروازه و خانه مرتبط بوده است. اونیل، خدایان «روستا» را که مورد پرستش کاهنان کیش مرگ در "رستو" یا ورودی قبر بودند، با لیمنتیوس و لیمنتینا خدایان در روم تطبیق و نام این دو را نیز با لیمناتیس از عناوین دایانا یا آرتمیس الهه ی ماه مقایسه میکند. پیوند با تاریکی، در دیگر روایت ها از دروازه ی آسمانی هم دیده میشود، بخصوص در تفسیر دروازه ی آسمانی در عمود آسمان در قطب شمال که تاریک ترین قسمت زمین است.:

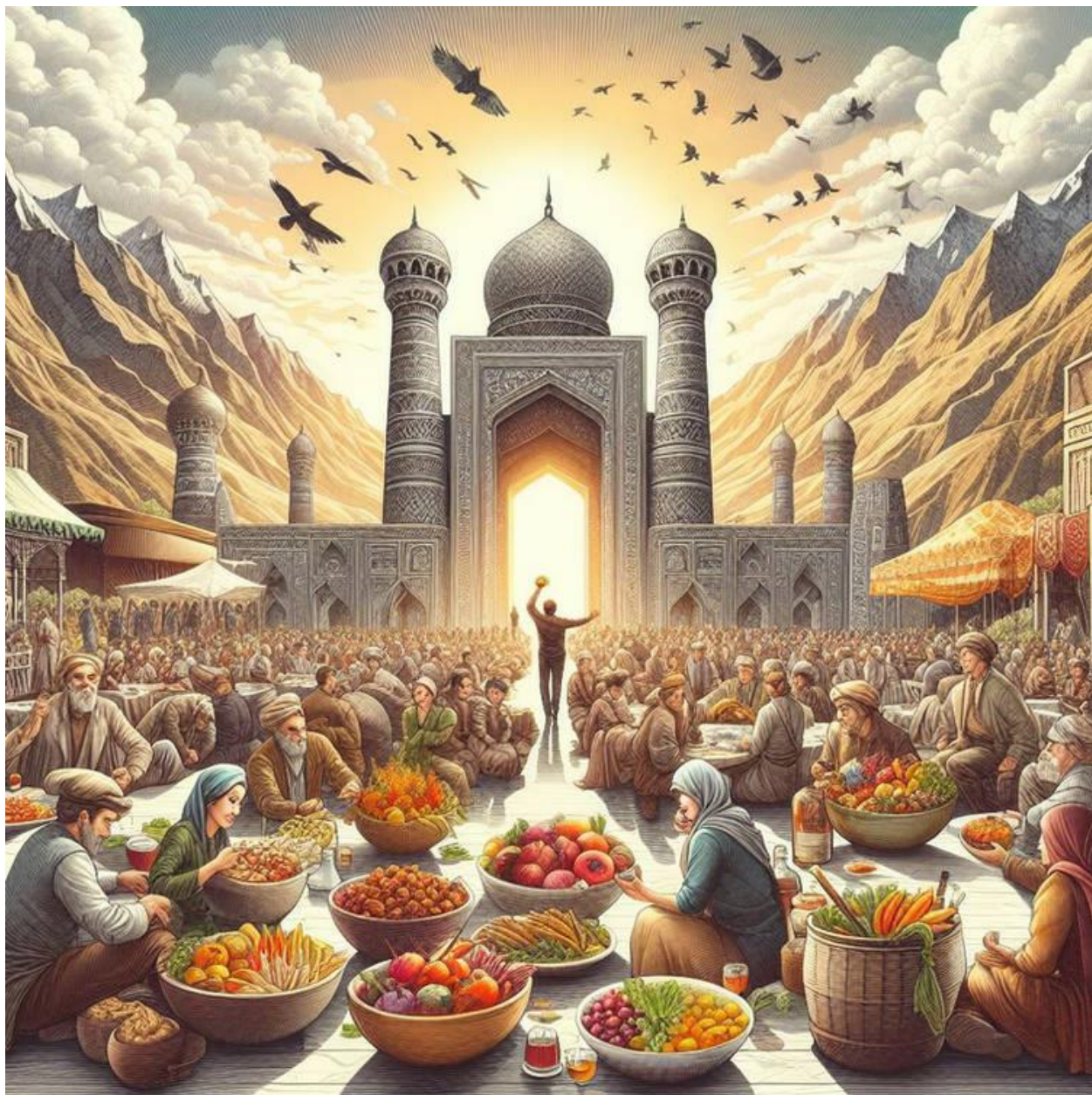




هرم بزرگ مصر و یک تونل از درون آن

مادام بلاواتسکی نیز از قول نیکولای دمشقی، نوشته است که کلدانیان معتقدند قبل از آفرینش جهان، "تاریکی" بر جهان حاکم بود و آن را مربوط میکند به افسانه های نورس درباره ی غلبه ی تاریکی و آب گونگی و یخبندان آشنا در قطب شمال بر زمین پیش از ظهور آنسیر یا خدایان تحت حکومت اودین. بزرگترین نور در تاریکی، ماه است که وقتی فردا جای خود را به خورشید میدهد به نظر میرسد نور خود را به خورشید تابان داده و از این جهت موجد و تقریباً مادر او





است. اما چون این نور در تاریکی غریبه است، پس از جای دیگری آمده و خورشید تابنده انعکاس خدایی دیگر در این جهان است که یا از جهانی دیگر تابیده و یا قبلا در این جهان بوده و کائوس یا آشوب، او را بیرون کرده و او در هیبتی جدید بازگشته است. پس این نیروی فرازمینی است که ماه تاریک را به نور ایزدی حامله کرده است و میتوان او را در افسانه‌ی ازیریس یافت که پس از مقتول شدن، روحش الهه ایزیس را به قالب جدیدش هورس خورشیدی حامله کرد. او الهه را ساخت و بعد با او آمیخت و بعد از همو متولد شد و بنابراین چنانکه





درباره ی شخینا جنبه ی مادینه ی یهوه خدای یهود میگویند، مادر پدرش بود. در هند برهما همسرش سرسواتی را ساخت و با او آمیخت و از اینرو از سوی خدایان متهم به زنای با محارم شد. شکلی انسانی شده ی این قصه داستان لوط است که به همراه دو دخترش، آخرین افراد بازمانده از قوم سدوم و عموره بودند که تمدنشان نابود شد. او در صحرایی خالی با دخترانش خوابید تا نسل امت پیشین ادامه پیدا کند و این درواقع روایت دیگر ادامه ی حیات در جهان نوین است. در بازنویسی مسیحیش، این تجلی به سه مرحله ی پدر و روح القدس و پسر تقسیم میشود که احتمالاً همان سه گام ویشنو در قالب وامانا (کوتوله) ای که رشد میکند است که با گام سوم، کل جهان توسط او تصرف و از دست شیاطین خارج میشود. با این حال، در کیهانشناسی خورشیدی، خدای نور در هفت سیاره ی شناخته شده برای منظومه ی شمسی ضرب میشود که هفت نوع صفت مختلف به انسان میدهند و بر اساس آن، ما هفت نوع انسان پایه باید داشته باشیم و چون در کابالا یهوه یا آدم کدمون در آدم ابوالبشر متجلی میشود، از روی این انگاره، هفت مرحله ی تکاملی برای بشر در نظر گرفته شده که سه گام تکمیلی قبلی، سه نژاد اول را در

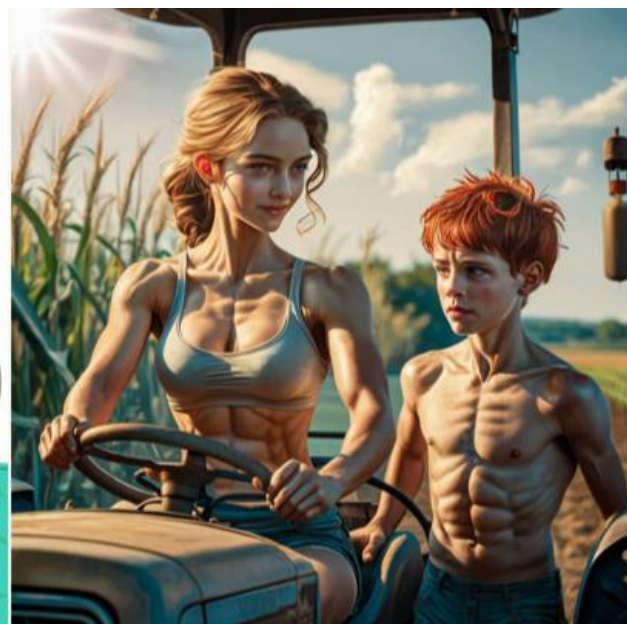
برمیگرفتند. اما نژاد سوم در سیل نوح نابود شد و پس از آن، همه چیز از نو شروع میشود.:

“the secret doctrine”: v1: stanza12

آیا سیل گل، نسخه ای دیگر از سیل نوح و به نشانه ی پایان دوران تثلیث نیست و آیا در چنین پایانی، خدا یک بار دیگر، از طریق ماه بر دنیا تابیده نمیشود؟ توجه کنید که در یک اعتقاد بنیادی گسترده در زمین، ماه عامل جنون است و در زبان انگلیسی نیز لغت لوناتیک (ماه زده) معنی دیوانه میدهد. کاملاً منطقی است که وقتی خلقت به عمل جنسی تشبیه میشود، در ترکیب با بیماری های روانی، به شکل آنچه که در روانشناسی از آن تعبیر به پارافیلیا یعنی انحرافات جنسی به عنوان انواعی از عملکرد نادرست روانی میشود، بروز کند. و اما لزبانیسم؛ این،

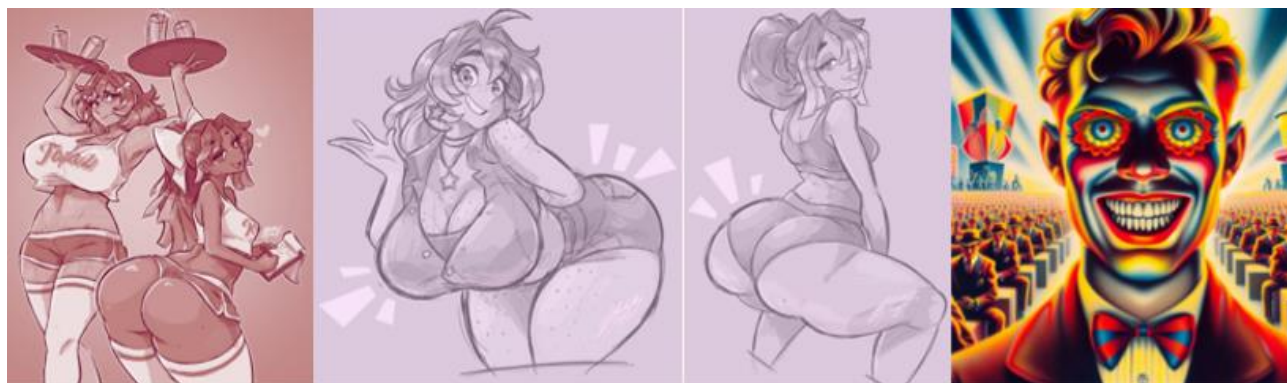






دقیقا نشان زمینی شدن خدا است. اصطلاح لزبین از نام جزیره ی لزبوس در یونان ریشه میگیرد. چون این جزیره محل زندگی شاعره ای به نام سافو عنوان شده که اشعاری در ستایش زنان زیبا دارد. این حتما به این معنی نیست که او

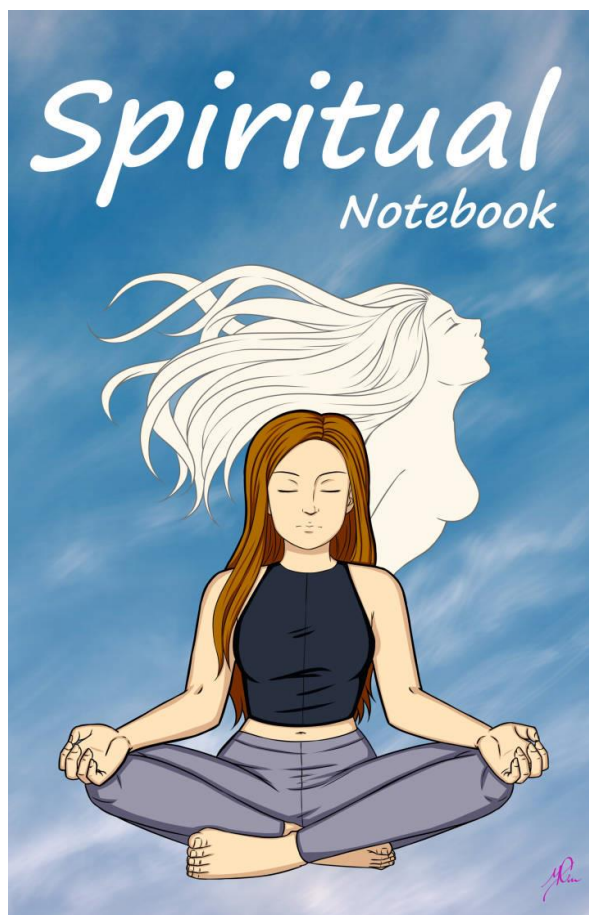
همجنسگرا بوده است چون او لا عشاق مرد داشته است و دوم این که مربی زنان رقصنده بوده و شاید با این اشعار، میخواست شاگردان خود را بین مردم جزیره مشهور کند. با این حال، اصرار زیادی برای ریشه گرفتن همجنسگرایی زنانه از او وجود دارد. این هم دلیل دارد: لزبوس از مراکز پرستش کوبله الهه ی زمین بوده و کوبله در اصل خدایی دوجنسه به نام اگدیستیس بوده که به جرمی او را اخته کرده اند و او به شکل یک زن به زمین هبوط کرده است. در یک نگاه ساده سازی شده، زنی که با وسایلی وظایف قضیب مرد را تقلید میکند، مردی است که در فیزیک زن متولد شده و آنقدر مردها را قبول دارد که فکر میکند حتی در حالت زن، باید مطابق انتظارات بیشترین مردان بزید و حتی در پیشرفته ترین







حالت خود، مردانگی را واقعا در خود متجلی ببیند و با وسایل عمدتا ساخت مردان، اعمال قضیب مردانه را روی زنان دیگر تقلید کند. چون زن مردآسا مابه ازای انسانی نور مردانه ای است که در یک دنیای زنانه فرافکنی شده است، جهانی که انسان مسئول ساخت آن و درآوردن ادای خدایان در آن است. ما در



اینجا درباره ی هر انسانی صحبت نمیکنیم، بلکه منظورمان رهبران جامعه ی انسانی است که در جایگاه دستگاه فرعون به عنوان دروازه ی خدا به روی زمین نشسته اند و البته تنها مکتب سیاسی زنده ای که ادعای جانشینی فراغنه را دارد و برایشان تاریخ طولانی 5 هزارساله هم اختراع کرده است، فراماسونری است. بر اساس همین وابستگی به سیستم فرعونی، دروازه ی خدا با غرب تطبیق میشود. برای آسیا که خاستگاه تمدن است، این غرب، اروپا است و به همین دلیل هم هست که علیرغم سلطه ی عثمانی بر لزبوس و نزدیکتر بودن آن به خاک ترکیه، این جزیره اکنون مال یونان است چون لزبوس لزبین ساز باید جزو اولین کشور اروپایی یعنی یونان میشد که لازم بود نزدیکترین کشور از غرب به خاستگاه تمدن یعنی خاورمیانه به نظر برسد. تمدنی که مثل یک انسان در شرق میمیرد، روحش به غرب منتقل میشود تا از دروازه ی غیبی آنجا از نو متولد شود. بعداً برای خود اروپا هم این غرب، انگلستان شد؛ برای انگلستان، امریکا؛ و در خود امریکا هم یک صحنه سازی جغرافیایی اعتراض به اصل در چرخش به غرب،



بین ویرجینیای غربی بازسازی شد. به همین دلیل هم هست که فراماسونری پنهانکار، در ویرجینیای غربی، خیلی آشکار، جلوه نمایی میکند. چون این فضای خرابه، یک دروازه ی جهنمی است که دور و بر خود را آباد میکند فقط به خاطر آن که جهنم زیرزمینیش به بهشت آسمانی راه دارد. برای مسیحیت که مذهب این خطه ی شعارزده است، سکولاریسم، دروازه ی زمین به جهنم است و تا وقتی که مسیحیت به این جهنمی بودن تاکید دارد، سکولاریسم میگذارد او حرفش را بزند، چون واقعا سکولاریسم، هستی خود را مدیون تعریف





سازی های مسیحیت غربی از خود است و همین کمک میکند تا سکولاریسم، یک موضوع غربی باشد و همه ی کشورهای جهان ملزم باشند آن را از طریق جهان موسوم به «غرب» در اروپای غربی و امریکای شمالی بگیرند. چارلز تیلور حتی این ریشه داری را صورتبندی کرده و از طریق آن، سکولاریسم را مقوم مسیحیت میشناسد و ازجمله مینویسد:

«گناه ما مقاومت ما در همراهی با ابتکار خدا در جبران رنج است. ما عمیقاً به سوی خدا کشیده شده ایم، اما همچنین احساس میکنیم که چگونه پیروی از او

اشکالی را که زندگی را برای ما قابل تحمل کرده اند، از بین میبرد و غیر قابل تشخیص را تغییر میدهد. ما اغلب با ترس، وحشت، خصومت، واکنش نشان میدهیم. ما با خودمان در حال جنگ هستیم و با واکنشی متفاوت به این درگیری درونی، در نهایت با یکدیگر به جنگ میپردازیم. پس بدون شک این حقیقت دارد که نتیجه ی گناه، رنج بسیار است. اما توزیع آن به هیچ وجه بی بنیان نیست. بسیاری از کسانی که نسبتاً بی گناه هستند در این رنج غرق میشوند و برخی از مجرمان بدتر به راحتی با آن کنار می آیند. پاسخ مناسب به همه ی اینها



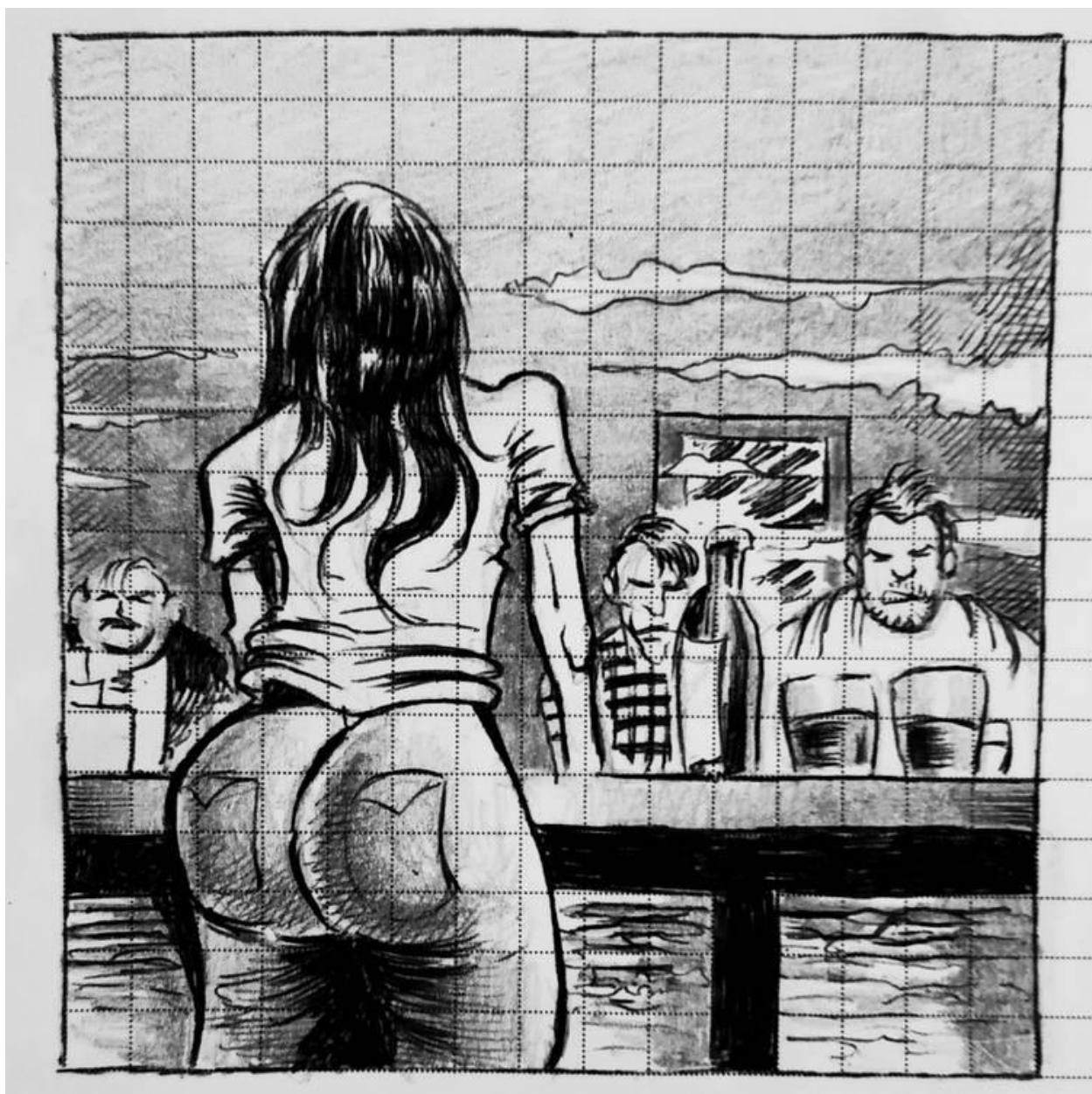




حسابداری گذشته نگر نیست، بلکه این است که خودمان را قادر به پاسخ گویی به



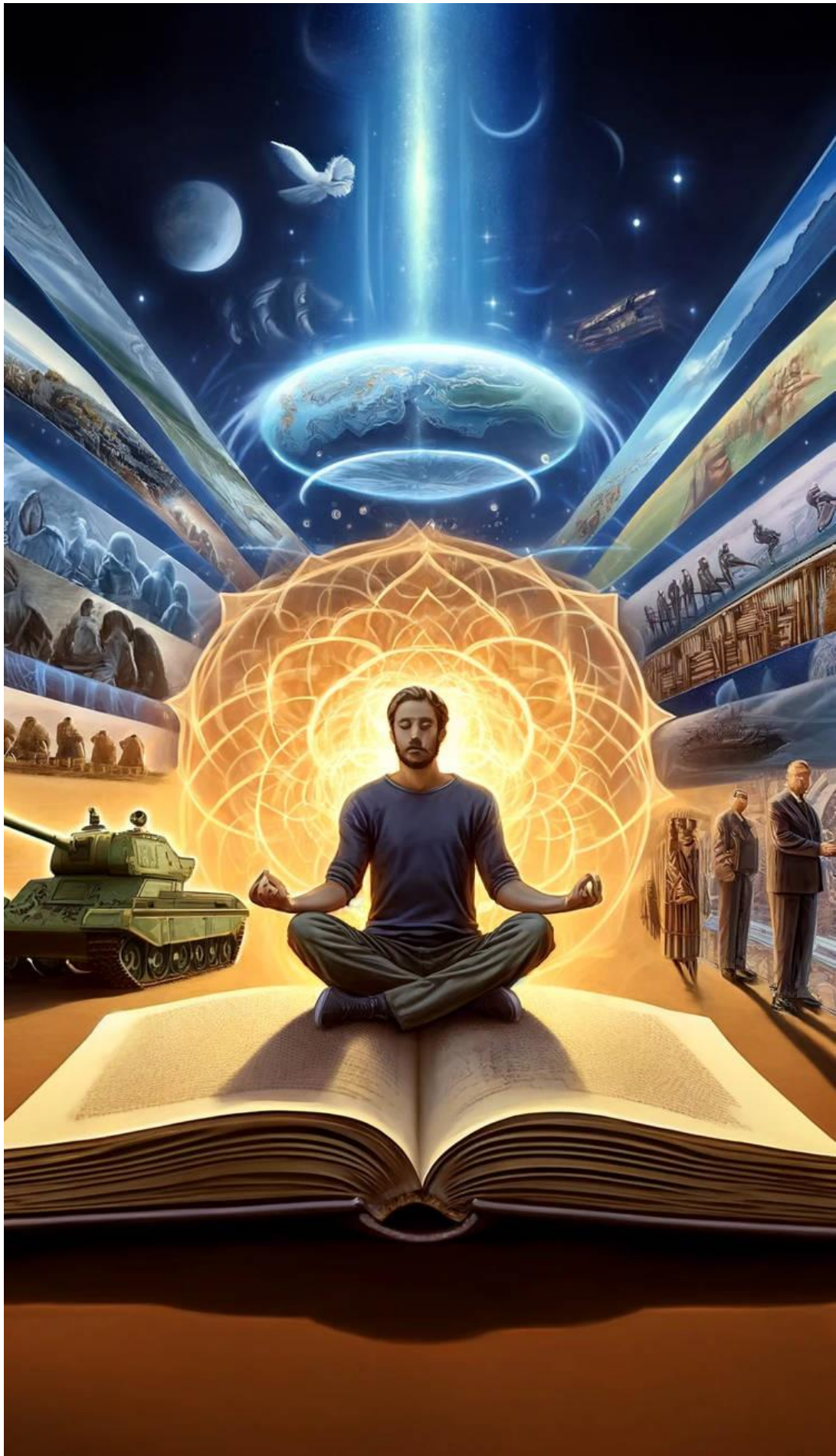
ابتکار خدا کنیم. اما اکنون اگر گناه همین است، پس میتوان با بسیاری از نقدهای مدرن از دینی که بر تمایلات شیطانی ذات انسانی، و نیاز به ازخودگذشتگی و فداکاری تمرکز دارد، همدردی کرد. این به این دلیل نیست که انسان ها درواقع فرشته هستند یا فایده ای برای قربانی کردن ندارند؛ فقط متمرکز بر این است که انسانها چقدر میتوانند بد باشند و حتی اگر بخواهد دیدگاه های غالباً بیش از حد



متمایل به اومانیزم های سکولار با تکیه بر انعطاف پذیری و درمان انسان را رد کند، فقط میتواند انساندوستی را تقویت کند که قطعاً شما را به خدا نزدیکتر نخواهد کرد. پیشنهاد فداکاری و انصراف از خود به نفع دیگران، شما را از اصل مطلب دور میکند که پیروی از ابتکار خدا است.»:

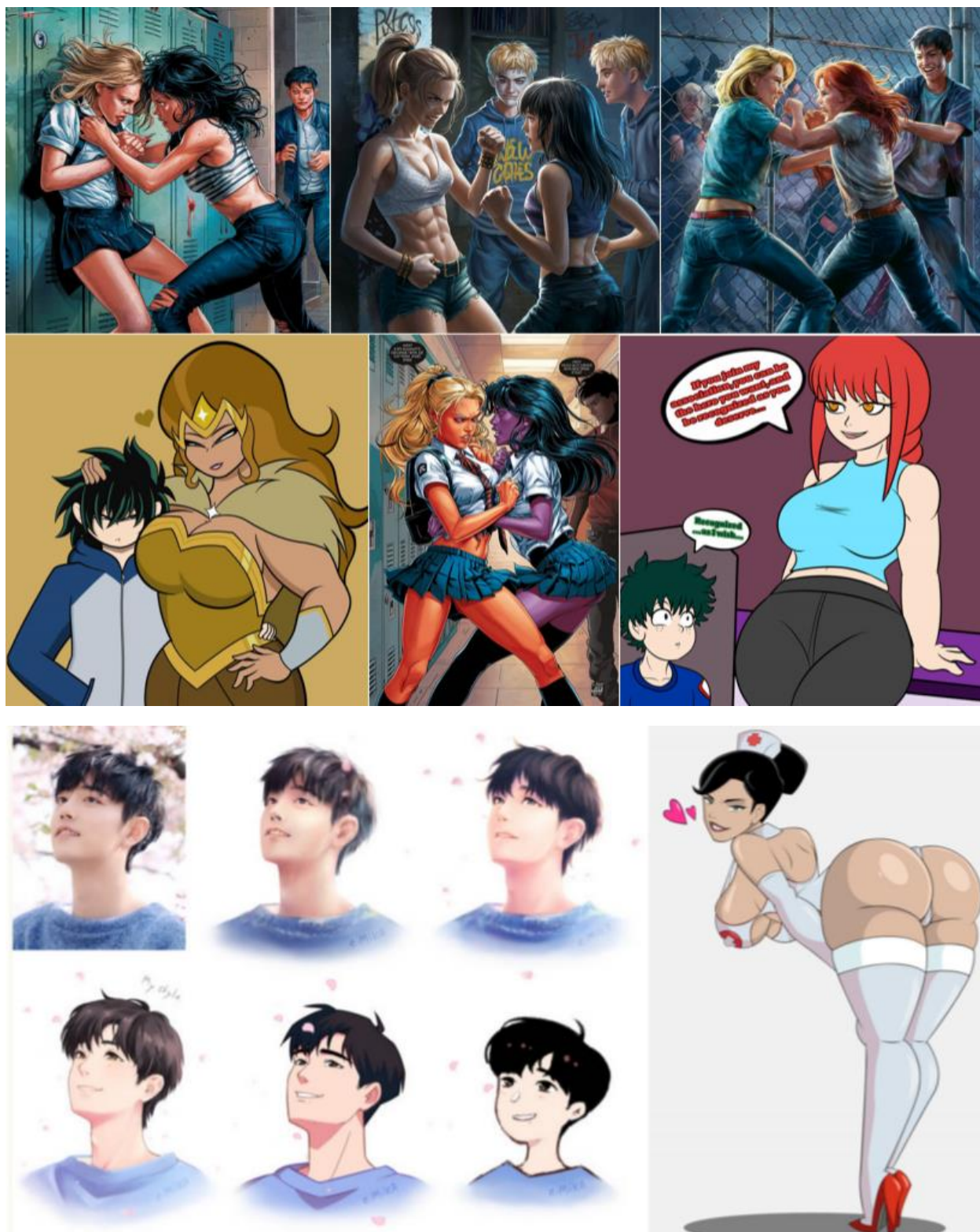
“Charles margrave taylor quotes”: goodreads.com

تیلور، این سکولار شدن را یک روند خودبخودی در زمینه ی از قبل موجود به سمت انواع و اقسام فردیت یافتگی معرفی میکند و به نظم بزرگتری که به





سکولاریزاسیون و فردیت یافتگی ها جهت میدهد اهمیت خاصی نمیدهد و این یکی از انتقادات وارد شده به کتاب مشهور «عصر سکولار» تیلور است که از سمت نگرش های پسااستعماری مطرح شده است:



«عصر سکولار، کتاب مهمی است چون موفق شد این عقیده ی رایج را که دین و سکولاریسم دو جهانبینی متعارض هستند شکست دهد. از این نظر حتما برای

مومنان کتاب ستایش برانگیزی است اما این تنها جنبه‌ی روایت تیلور نیست. تحلیل پدیدارشناسانه‌ی تیلور، نشان می‌دهد مدرنیته دین را عمیقاً تغییر داد و آن را از مجموعه‌ای از اعمال، هنجارها و بایدها و نبایدها به نظامی از باورها و گزاره‌ها تبدیل کرد. در این تبیین، سکولاریسم رقیب دینداری یا مخالف آن نیست، بلکه موقعیتی عام و کلی و به اصطلاح هستی‌شناسانه است که در پیوند با مدرنیته شکل گرفته است. در دوره‌ی مدرن، انسان‌ها سکولار یا غیر سکولار نیستند بلکه دوره‌ی مدرن از اساس سکولار است و افراد درون این موقعیت سکولار، یا مذهبی هستند یا غیر مذهبی. انسان سکولار میتواند دیندار باشد، به







این معنا که به مجموعه ای از گزاره ها باور دارد اما تعهد عملی ندارد که این گزاره ها مبنای نظم اجتماعی قرار بگیرند یا حتی با نظم اجتماعی ارتباطی داشته باشند. در اینجا نگاهی انتقادی به دو ادعای مهمی داریم که تیلور در کتابش طرح کرده است؛ اول این که سکولاریسم، دستاورد مسیحیت غربی است و دوم این که سکولاریسم، مستقل از بعد سیاسی آن، پارادایمی اخلاقی و زیبایی شناختی و معرفت شناختی است. تیلور ادعا میکند سکولاریسم را باید دستاورد مسیحیت دانست البته با این قید که منظور از مسیحیت، دین سنتی و نهاد کلیسا نیست، بلکه

در تفسیر انسان شناسانه ی او مسیحیت بعدی فرهنگی می یابد و با شبکه ای از معانی مترادف میشود که انسان ساکن در حیطه ی جغرافیایی فرهنگی اطلس شمالی، درون این شبکه ی معانی زیست میکند. او در مقدمه ی کتابش مینویسد: "معنای این که بگوییم ما در عصر سکولار زندگی میکنیم چیست؟ تقریباً همگان موافقت میکنند که به مفهومی چنین است. منظورم «ما»یی است که در غرب یا شاید شمال غربی یا به عبارت دیگر، در جهان آتلانتیک شمالی زندگی میکنیم. هرچند امر سکولار، تا اندازه ای و به طریقی متفاوت، فراتر از این حیطه میرود و





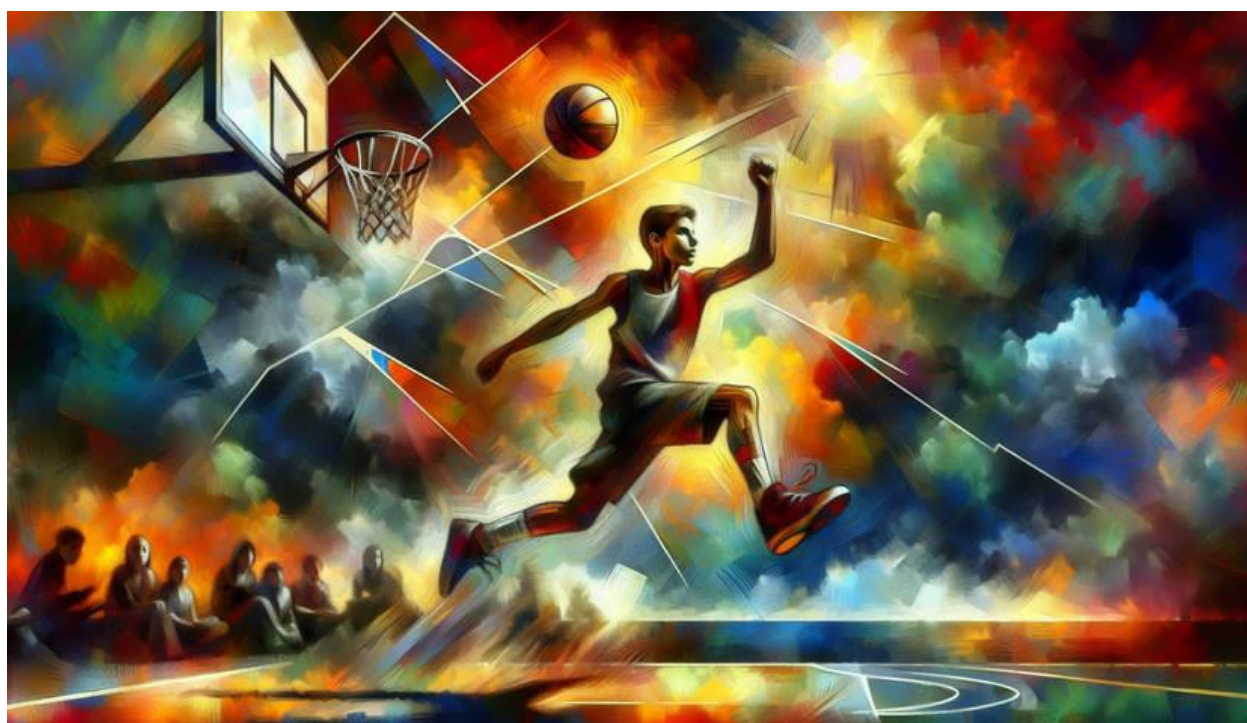


زمانی که آن را از یک طرف و با بقیه ی جوامع معاصر، برای مثال جوامع اسلامی، هند و افریقا، از طرف دیگر با کل جوامع در طول تاریخ بشر از آتلانتیک شمالی گرفته تا دیگر نقاط جهان مقایسه میکنیم، به سختی میتوان درباره ی آن قضاوتی نکرد." در این بند، دو ادعای مهم سر بر می آورد: سکولاریسم از درون مسیحیت سربرآورده است، درست مثل جوشش یک چشمه از دل کوه؛ و دوم، سکولاریسم متعلق است به غربیان مدرن، نه غیر غربی ها و نه فرهنگ های پیشامدرن. تعریفی که او از مسیحیت دارد مطابق سنت جافتاده ی آکادمی



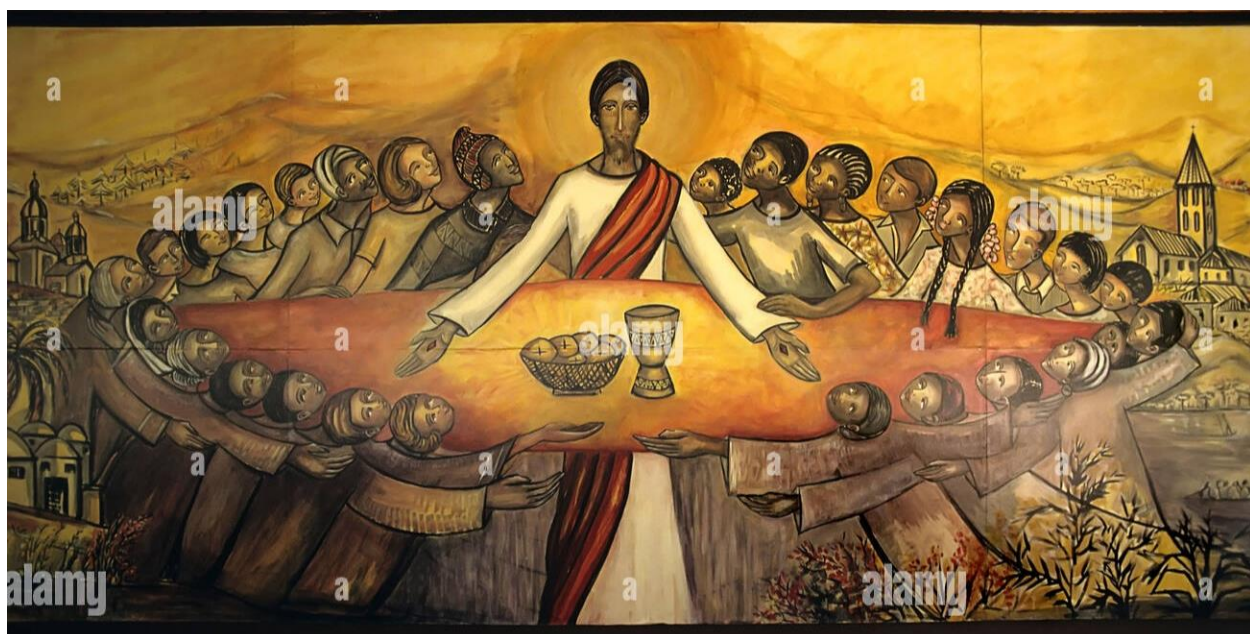
غربی است؛ یک سنت مذهبی به هم پیوسته و همگون که بدون توجه به سایر ادیان غیر مسیحی یا تاثیرپذیری از آنها، شکل گرفته که درون جغرافیای لاتین وجود داشته و مسیر تحول خود را طی کرده است. این تعریف، دو ویژگی مهم دارد: اول، فرض همگون بودن و به هم پیوسته بودن مسیحیت و دوم، حذف

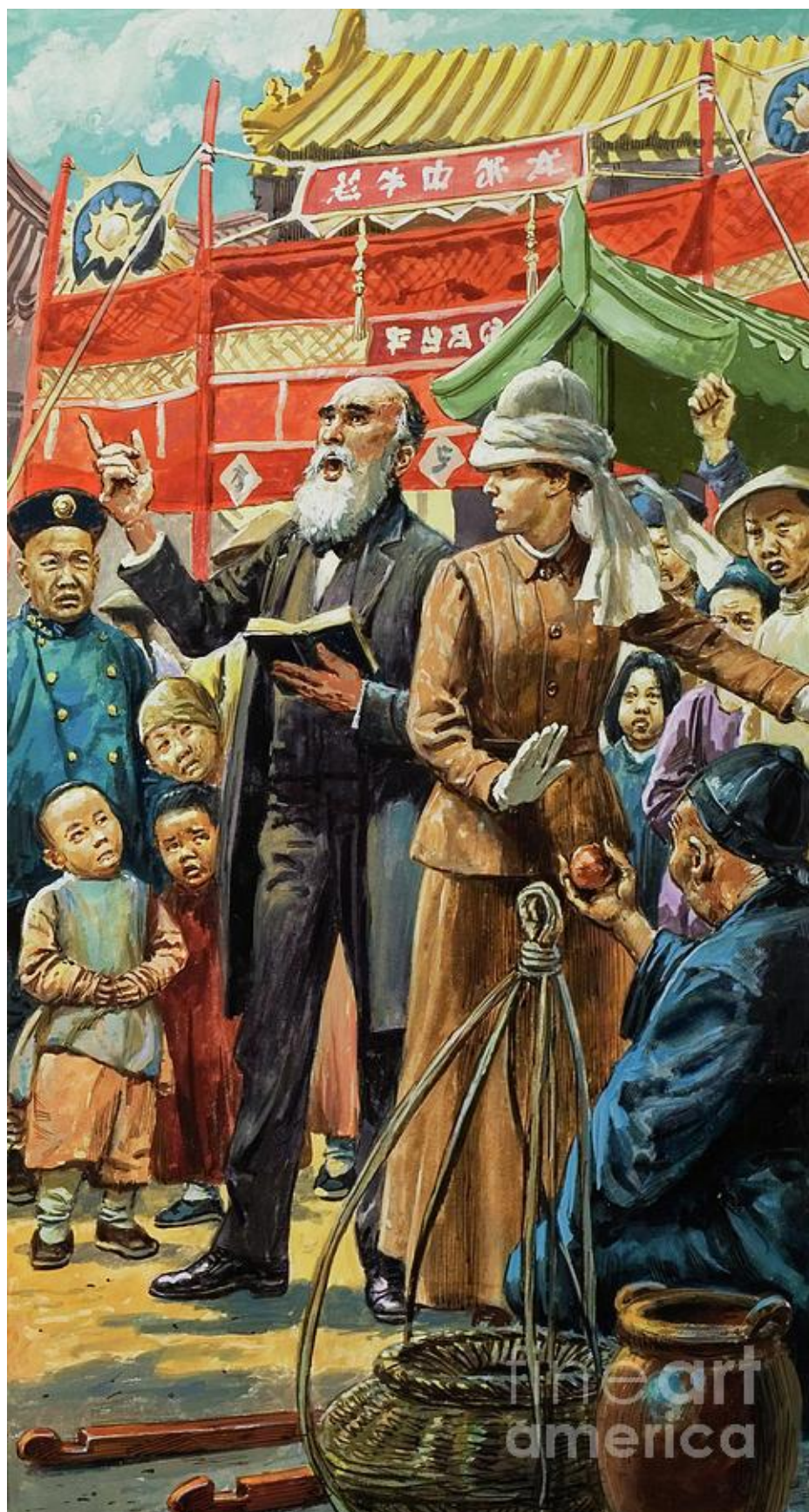


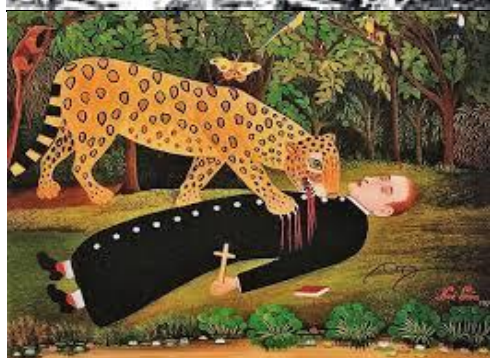


تعامل مسیحیت با "دیگری" هایش. برخی محققان نشان داده اند این قرائت حتی در دوران پیشامدرن نیز که هنوز استعمار و بازوی فرهنگی آن، یعنی تبلیغ مسیحیت، آغاز نشده بود، درست نیست؛ چه رسد به دوره ی استعمارگری

اروپاییان. برای مثال، آگوستین اهل هیپو خارج از جغرافیای اروپا بوده و عمیقا بر تحول سنت مسیحی تاثیر داشته است، یا تبار بسیاری از نهادهای کلیدی مسیحیت لاتین، درون مسیحیت ارتدکس شرقی بوده است مانند عمل رهبانیت جمعی که آن را مسیحیان قبطی در مصر گسترش داده بودند. پس اساسا اروپایی دانستن مسیحیت لاتین، نادیده گرفتن سهم ملت های غیر اروپایی در آن است، همان هایی که به نظر تیلور، جزوی از "ما" نیستند. علاوه بر این، اوضاع در دوره ی مدرن و آغاز سفرهای میسیونری و تبلیغاتی کشیشان، برای مسیحی کردن ملت های کافر، پیچیده تر هم میشود. میسیونری، فعالیتی جنبی و حاشیه ای برای مسیحیان نبوده است، بلکه اسناد تاریخی نشان میدهد میسیونری یکی از مهم ترین وظایف و گسترده ترین تجارب درون شبکه ی رسمی نهاد کلیسا بوده است. این ماموریت ها صرفا راه را برای حکومت استعمارگران هموار نمیکرد، بلکه نقش مهمی در شکل دادن به بازتعریف مسیحیت مدرن از خود و متناسب ساختن آن با نظم اجتماعی و سیاسی لیبرال در حال ظهور اروپا داشت. این پرسش که تجربه ی میسیونری چه دستاوردی برای مسیحیت داشته است یا چه نقشی در خلق نظم جغرافیایی فرهنگی داشته، امری نیست که محققان قبل از تیلور به آن نپرداخته باشند. اما در تحلیل تیلور غایب است. برای مثال، محققان استدلال کرده اند "آموزش مدرن" مستقیما دستاورد اروپاییان برای آموزش تمام "فرزندان مسیح" در سرزمین های استعماری بوده است که به شکل گیری نظام آموزشی







سکولار منتج شده است. برای مثال، گوری ویشناواتن اسنادی را گردآوری کرده که نشان میدهد در هند استعماری، توجه به لزوم گسترش زبان انگلیسی منجر به جایگزین کردن ادبیات با متون مذهبی شد و این تجربه در قرن بیستم در انگلستان نیز تکرار شد و به توسعه ی مسیحیت سکولار انجامید. در سنت اکادمی غربی همواره بر تاثیر مبلغان مسیحی بر سنت های غیر مسیحی تاکید شده اما تاثیر متقابل آن بررسی نشده است. این خلا پژوهشی بازتاب عدم تقارن ساختار قدرت است که در ادعای تاریخی تیلور هم تکرار شده است. ماموریت های تبلیغی اروپاییان در نواحی استعمار شده فقط ترویج ذات ثابت مسیحیت درون سنت ها و

فرهنگ های خارجی نبوده است بلکه خود مسیحیت غربی را نیز تغییر داده است. این نقد به تیلور فقط از این رو نیست که تیلور مواجهه ی مسیحیت با "دیگری" هایش را نادیده گرفته، بلکه در اصل، یک تعریف اشتباه از موضوع پژوهش است. مسیحیت را نباید سنت فرهنگی همگون، ثابت و درونزا تلقی کرد بلکه آنچه مسیحیت سکولار را شکل داده است از درون مواجهه ی تاریخی آن با دیگر سنت ها و ادیان غیر مسیحی روی داده است که در قالب تجربه ی استعمار و تبلیغ مسیحیت ظهور یافت. روایت تیلور، قدرت ایدئولوژیکی که اروپای مسیحی را به





L. TURGIS & FILS, IMP.

ÉDIT. PONTIFICAUX, PARIS

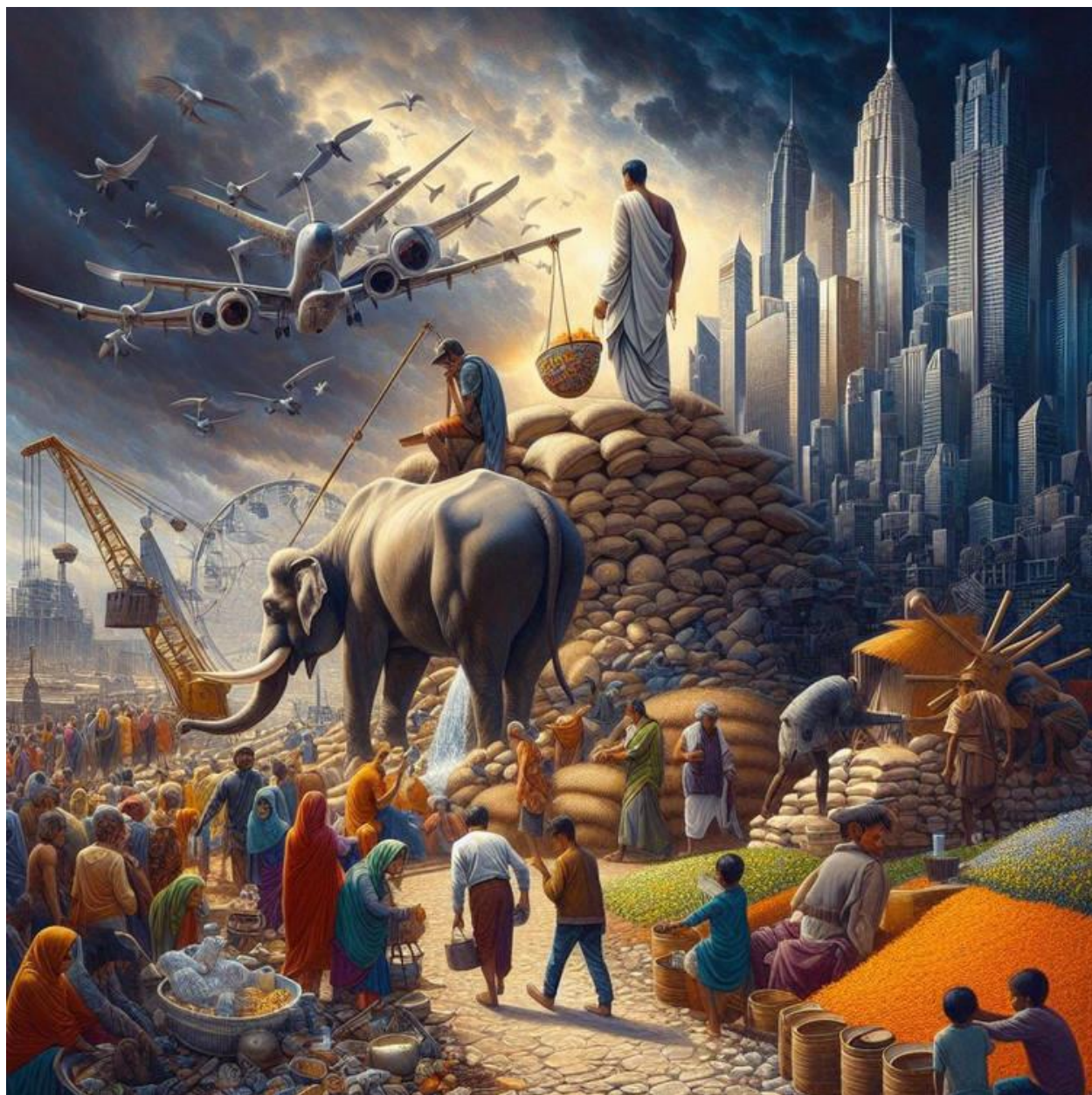
موقعیت کنونیش رسانده است نادیده گرفته و از این جهت روایت صحیحی نیست زیرا این ادعا که سکولاریسم دستاوردی منحصر ا مسیحی یا غربی است، نه بر اساس مستندات تاریخی بلکه نتیجه ی این است که ساکنان اطلس شمالی به طور سنتی، خود را "ویژه" میدانند. تنها متکلمان مسیحی نبودند که ویژگی های خاص و جزئی مسیحیت (مسیحیت اروپایی) را با ادعاهای کلی و فراتاریخی جمع می کردند بلکه بسیاری از متفکران روشنگری با این که تصریح میکردند مسیحیت یکی از صور دینی است که انسان ها داشته اند، همچنان معتقد بودند مسیحیت، و





تنها مسیحیت است که قابلیت فرا رفتن از ظرف تاریخیش را دارد و میتواند به مدرنیته منجر شود. متفکرانی همچون لاک، هیوم و کانت تصریح میکردند آنچه باعث میشود مسیحیت و رای ویژگی های خاص و جزئیش برود، ظرفیت منحصر به فردی است که در داشتن اصول و حقایق کلی دارد به گونه ای که دیگر ادیان این ظرفیت را ندارند چون اسیر جزئیات فرهنگی و جغرافیایی خود هستند، مثلاً اسلام دین اعراب است و ویژگی هایش متناسب آن خطه ی جغرافیایی فرهنگی است. ماسوزاوا در اثرش با عنوان "ابداع ادیان جهانی، یا چگونه جهان گرایی

اروپایی در ادبیات پلورالیسم باقی ماند" نشان می‌دهد که مسیحیت، از دو راه، برتری ذاتیش را بر ادیان و سنت های دیگر ابقا کرد. اول، با این ادعا که کشتارهای کلیدی درون تاریخ مسیحیت نوعی کمال هستند، یعنی مسیحیت از بدو پیدایش مسیر تکامل را طی کرده تا در اروپای مسیحی به کامل ترین شکل خود رسیده و به این ترتیب سایر سنت ها در مقایسه با آن عقب افتاده هستند. دوم، مفهوم پیشرفت تاریخ که مفهوم گسترده تری است و ادعا میکند که انسان از جایگاه بدویت به سمت تمدن حرکت کرده است. در این ادعا ادیان شرقی







نماینده ی دوران طفولیت انسان هستند و مسیحیت غربی، دین دوره ی تمدن و پیشرفت بشر است. به تعبیر ماسوزاوا، این انگاره به مسیحیت لیبرال امکان داده تا دستاوردهای سایر ادیان را در قالب ادعای کلی بودن و جهان شمول بودن مسیحیت حفظ کند... تیلور اصرار دارد سکولاریسم را به گونه ای تعریف کند که از معنای سیاسی آن فراتر رود و به یک صورت یا الگوی عام در قلمرو اخلاق، زیبایی شناسی و معرفت شناسی تبدیل شود. اما این تلاش تنها بار کردن معنا و دلالت های بیشتر بر مفهوم سکولاریسم نیست بلکه خالی کردن آن از بار و دلالت سیاسی است. به بیان دیگر، سکولاریسم تنها یک توصیف برای وضعیت عام فرهنگی و معرفتی نیست، بلکه به طور عمیقی با عمل سیاسی نیز پیوند دارد و خالی از شأن تجویزی و هنجاری نیست. درواقع، تغییری که سکولاریسم در عرصه ی فرهنگ و معرفتشناسی ایجاد کرده است درون بستری رخ داده که سیاست مدرن آن را هموار کرده است. تیلور در برابر پرسش های مربوط به سکولاریسم سیاسی بی تفاوت باقی میماند. اما آیا سکولاریسم صرفا بیانگر بی طرفی دولت در برابر مذهب است؟ به قول طلال اسد، سکولاریسم سیاسی بی طرفی و فقدان دخالت دولت در مذهب نیست، بلکه حق تسلط دولت بر تنظیم زندگی مذهبی از طریق مجموعه ی متکثری از اعمال انضباطی و هنجارهایی



است که گرچه در ظاهر اخلاقی هستند، اما به همان اندازه سیاسی هستند. دولت های سکولار، محدوده و چگونگی زیست دینی را تعیین میکنند و با انواع قوانین و هنجارها آن را تحت کنترل در می آورند. هرچند هدف این سیاست ها همگون سازی فرهنگ عنوان میشود، اما این هدف گذاری ماهیت اصلی آنها را که اعمال قدرت بر دیگری است تغییر نمیدهد.» (عصر سکولار یا عرصه ی قدرت ورزی نظم سکولار؟: بازخوانی نقد پسااستعماری صبا محمود بر کتاب عصر سکولار چارلز تیلور: "ظاهر حبیبی: "باور": شماره ی 2: مرداد و شهریور 1402: ص2-251)

درواقع دو نقد وارد شده مکمل همد. این که تیلور و تقریبا همه ی ما انتظار داریم





سکولاریسم همان چیزی باشد که میانجی های غرب میگویند و غرب به آن مسیر
میرود، به سبب پذیرش جهانی سردمداری غرب در سکولاریسم است و آن کسانی

که غرب را میچرخانند، مسیحیت و بقیه ی ادیان را هم طوری بازسازی و مدیریت میکنند که به نفع تربیت سکولار مد نظر و تحقق اهداف خودشان بینجامند. آنها در این زمینه کاملاً روی یک بستر کشیشی و تبلیغات مذهبی رشد کرده و توانسته اند انحرافات اخلاق محور یا بیش از حد ضد اخلاق از مسیر را مهار کنند. موفقیت آنها ناشی از آن است که حالا دیگر برخلاف گذشته مستقیماً به نام مذهب عمل نمیکند بلکه به نام تفریحات و از طریق رسانه به زبانی ظاهراً غیر دینی و ناخودآگاه، به سمت مردمان القائنات لازم را به عمل می آورند. ابتدا در این راه، فقط از رسانه های رسمی استفاده کردند و وقتی که مطمئن شدند اکثر مردم به راه آمده اند با رسانه های فردی شده ی فضای مجازی چون شبکه های اجتماعی، مخالفان را مقهور ترس از انبوه مریدان کردند. عملکرد آیینی و مذهبی رسانه ها مدتی است که مورد توجه علوم انسانی قرار گرفته است:

«تا چندی پیش، اصطلاح های "آیین" و "رسانه" همچون برچسبی برای قلمرو





I've decided to take a vacation alone without my husband, as our 10 years of marriage have been a total disappointment. His erectile dysfunction and lack of affection have dissatisfied me for the last time, hence, I want to enjoy life now without him.



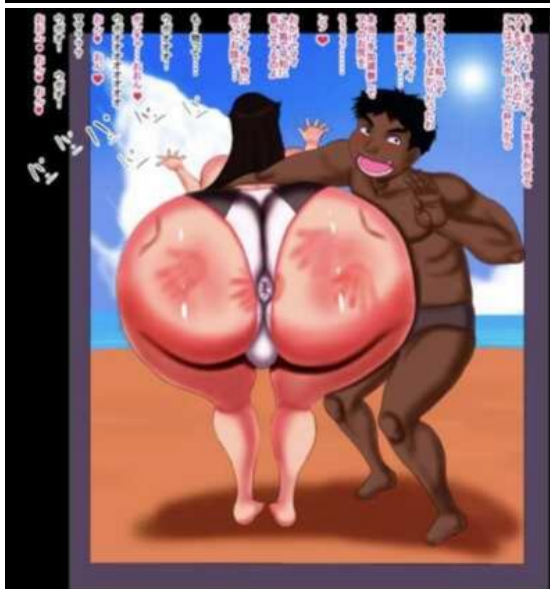
I still send him videos everyday though, so he at least knows what I am doing. Yesterday however, was a unique day, as I befriended a young local named Ponchai, as he started entering the daily vlogs I send to my husband everyday...



Another video I "accidentally" sent was of Ponchai playing with my booty. As he enjoyed the size of my big butt, thus he began spanking it like it was a water balloon.



As the perverted video continued, the spanking became louder, as he spanked my butt faster and more harder. However, this eventually left red hand marks all over my big fat butt.

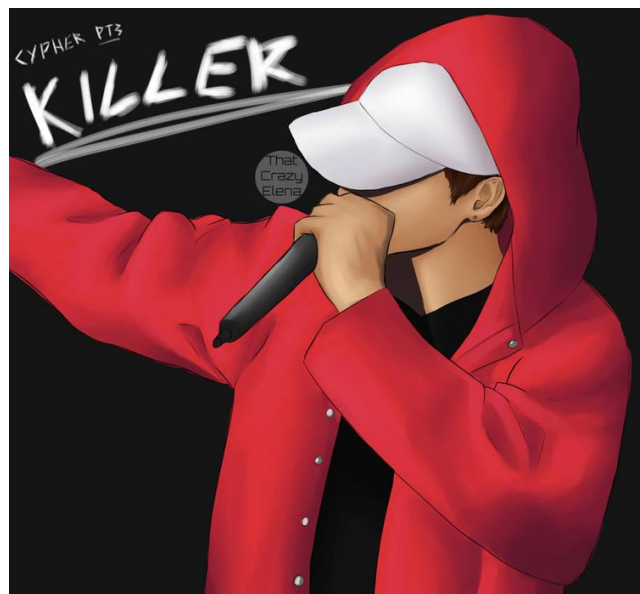


As Ponchai continued to spank my big butt, showing it off to the locals there, as well as to the camera, I began to feel that I would rip another one out. Ponchai however, ignored my warnings.

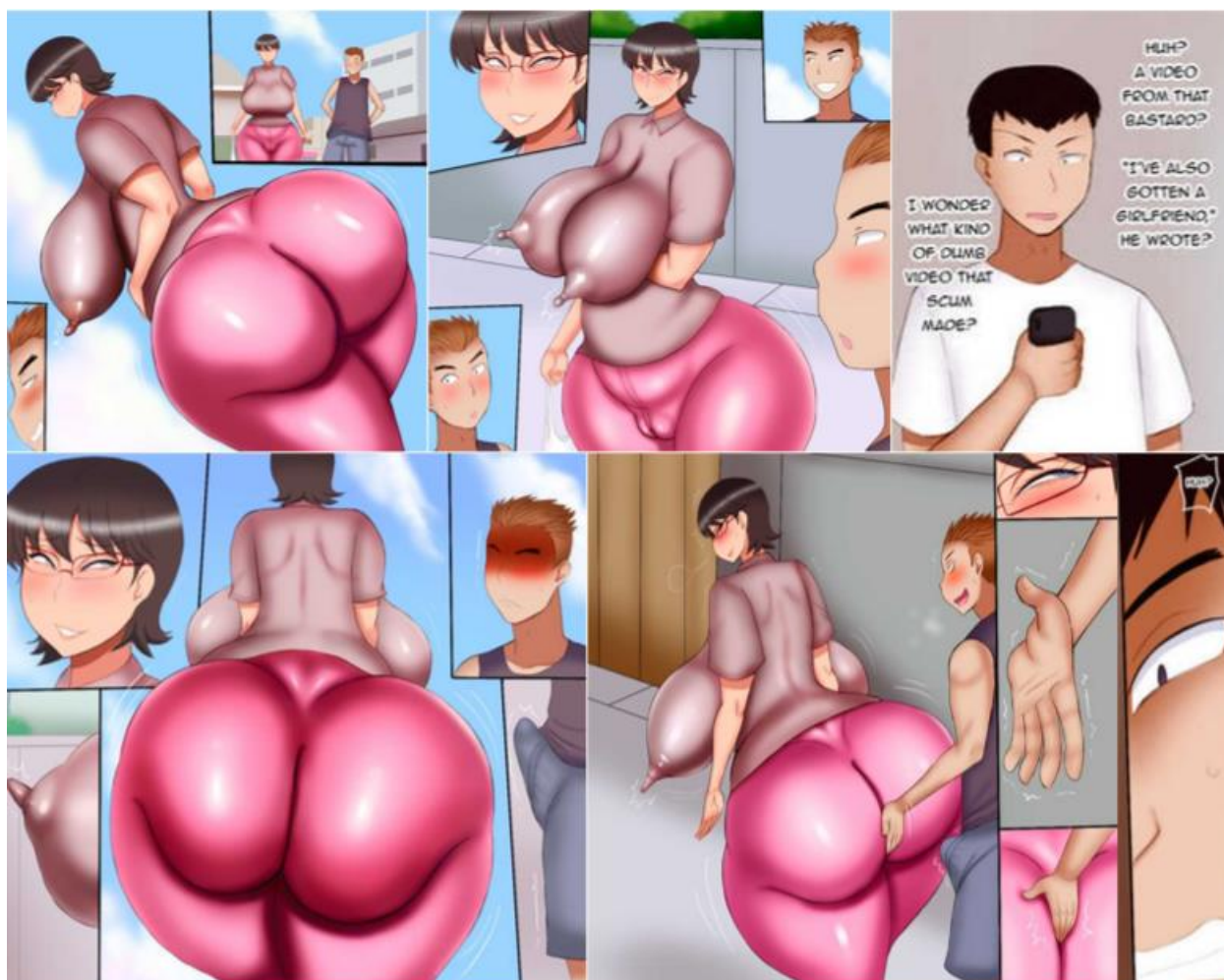


As Ponchai teased the camera more, bragging about stealing me from my husband, he recommended my husband to continue watching, as there was more to show...

me in social media vs me in real life...



های فرهنگی جداگانه، که یکی مقدس و دیگری سکولار بود، به شمار می آمدند. یک اصطلاح، فعالیتی مذهبی را نشان میدهد و دیگری نشانگر ابزارها و فرایندهایی برای اطلاعات در حال انتقال است. رسانه ها نه تنها خود را در آیین ها چپانده اند، بلکه آنها را دنیوی نیز کرده اند. اما چیزها تغییر کرده اند. اینک رسانه ها اغلب آیین ها را تایید میکنند و حضور دوربین ها اعلام میکند که "این یک رویداد مهم است." امروزه هر دو مفهوم آیین و رسانه به گونه ای کاملاً متفاوت درک میشوند و ارتباط بین آنها با فراوانی فزاینده ای در نوشته های علمی خاطرنشان میشود. برخی ادعا میکنند رسانه، آیین در قالب معاصر است.



با این حال، زمانی که یک استعاره: "رسانه به عنوان آیین"، به یک هویت ساده فرو می افتد: "رسانه آیین است"، هر دو اصطلاح ناسودمند میشوند. هر یک از

استراتژی‌ها یعنی تفکیک و معادل‌گیری این دو، روش‌های پیچیده‌ی برهم‌کنش







رسانه و آیین را از معنی می اندازد. گریمز سه اظهار نظر مهم را وضع میکند. نخست او به ما یادآوری میکند که رسانه و آیین به طور سنتی به دو قلمرو مختلف فرهنگ متعلق دانسته میشوند؛ آیین در مجموعه ی مذهبی/مقدس، و رسانه در مجموعه ی سکولار/دنیوی. دوم، او تغییر رهیافت را نشان میدهد. امروزه به جای این که دو مجموعه، غیر قابل جمع پنداشته شوند، به همپوشانی آنها توجه میشود. سوم، در این دریافت مشکلات خاصی وجود دارد که ممکن است تمایز بین دو قلمرو را تیره کند و موجب شود هر دو اصطلاح پتانسیل تحلیلیشان را از



دست بدهند. گریمز میگوید مطالعات رسانه، برای این که سطح مهارتش را افزایش دهد، باید به فهم ظریف تری از آیین دست یابد. این امر بیش از هر چیز به معنی شناسایی نوع آیینی است که در هر مورد خاص دست اندرکار است: آیین به کدام معنا است؟ زیارت، جشن، آیین گذار یا قربانی؟ افزون بر آن بایسته است ثابت کنیم از چه جنبه ای رسانه آیین است و از چه جنبه ای نیست. گریمز ادامه میدهد که گفتگوی پربار درباره ی رسانه و آیین تنها زمانی امکانپذیر است که دو حوزه نه برابر باشند و نه منفک، بلکه دو حوزه ی نسبتاً متفاوت و تکوین یافته باشند که مرزی مشترک دارند. یک رهیافت اجرامحور زمینه ی بالقوه مشترکی را برای دانش پژوهی آیینی و رسانه ای فراهم میکند که در آن، هم رسانه و هم آیین را میتوان به عنوان برزش های اجرا دید. آنچه ما باید بپرسیم این است که

چه کسانی این آیین رسانه ای شده را اجرا میکنند؟ چه چیزی روی صحنه و بیرون صحنه را تشکیل میدهد؟ زمان و فضای آیین رسانه ای شده چیست؟ چگونه جای مخاطبان را پیدا کنیم؟ و چه نمایشنامه هایی اجرای آیین رسانه ای شده را تعیین میکنند؟ با این حال، مطالعات رسانه نیز چیزی برای ارائه به پژوهشگران آیین دارد. توسعه ی رسانه های جمعی و فرایندهای میانجی گری، برداشت ما از زمان، مکان، مشارکت، قدرت و جماعت را عمیقاً متاثر کرده



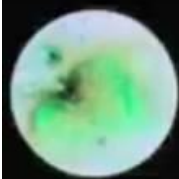




است. روی هم رفته صحبت درباره ی آیین ها در تلویزیون در دهه ی 1950 و امروزه موضوع متفاوتی است؛ آن هم به خاطر آیین هایی که در محیط رسانه های اجتماعی آفریده و اجرا میشوند. ما برای دانستن برزش آیینی در جهان امروز به دانستن منطق یا بهتر است بگویم منطق های رسانه در صیغه ی جمع نیازمندیم. اصطلاحاتی چون آیین رسانه ای یا رسانه ی آیینی برای کوشش در فهم اثر متقابل بین دو قلمرو در نظر گرفته شده است. کولدری در کتابش "آیین های رسانه ای: رویکردی انتقادی" (2003) "آیین رسانه ای را کنش هایی تعریف

میکند که "میتوانند جانب آن ارزش ها و چارچوب های وسیع فهمی را بگیرند که در ارتباط با رسانه است." در تفسیر کولدری، آیین های رسانه ای درباره ی





Illuminati Symbols Hidden In Hollywood Films for One Frame

TruthSeeker1214



ساخت اسطوره ی مرکز مقدسند. در نتیجه کولدری مدعی است که هدف و منظور پژوهش انتقادی در آیین های رسانه ای این است که بکوشد از این اسطوره ساختارزدایی کند و نشان دهد که به گونه ای اجتماعی تولید و برساخته شده است و از اینرو میتواند تغییر یابد. در این چارچوب تفکر، آیین های رسانه ای همچون نقابی بین قدرت رسانه ای و مردم به کار میروند. آیین های رسانه ای مردم را با چربزبانی به مشارکت در این برزش های مرتبط با رسانه ها و میدارند و بنابراین قدرت رسانه را بر مردم تقویت میکنند. پاسکال لاردلیر برداشت متفاوتی



از رابطه ی بین رسانه و آیین به دست میدهد. او عبارت "رسانه ی آیینی" را برای توضیح برنامه های خاصی به کار میبرد که شباهت های ویژه ی سبکی و ریشه شناختی دارند و از روش های مشابه دریافت صدا و تصویر برخوردارند. بنابراین درحالیکه کولدری استدلال میکند آیین های رسانه ای ارزش های مربوط به رسانه را برجسته میکنند، لاردلیر دیدگاه متفاوتی را در بر میگیرد و مدعی است که هدف "رسانه ی آیینی" دستیابی به مشارکت جمعی در جامعه و چه بسا همبستگی جهانی است. رسانه ی آیینی، به جای این که بر جماعت نقاب بپوشاند و



آن را پنهان کند، جماعت را در همان معنای دورکیمی کلمه چون بلور شفاف

میکند.» («رسانه و آیین، مرگ، جماعت و زندگی روزمره»: یوهانا سومیالا: ترجمه ی نسیم خواجه زاده: نشر ثالث: 1400: ص 28-30)

دیدگاه های لاردلیر و کولدیری هر دو درستند منتها تا حدودی. اگر رسانه کارکردهای مثبت مد نظر لاردلیر را نداشت، مورد استقبال مردم نیز قرار نمیگرفت و آن قدرت های الهیاتی کذایی، نمیتوانستند از آن به نفع خود سوء استفاده کنند. پس باید موضوع کیش سازی را از همان زاویه ی رسانه سازی امروز دید. رسانه های کشورها و گروه های سیاسی-فکری مختلف با هم سر





ناسازگاری دارند ولی چیزهایی از هم منعکس میکنند؛ بزرگترین مدعی ضدیست فرهنگی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است که علیرغم برنامه سازی

ضد هالیوود، تمام فیلم های مشهور تبلیغاتی هالیوود را در خود بازپخش میکند، منتها با جرح و تعدیل هایی. در قدیم هم وضع همین بوده و جریان غالب برای شنیدار یافتن در جریان های رقیب یا دشمن، باید نخست برای خود، همانندهایی جرح و تعدیل شده مطابق سلیقه ی مخاطب میساخت. تنها ایدئولوژی ای که میتوانست این گوناگونی را به کثرت در واحد تبدیل کند، یک ایدئولوژی مشرکانه مثل بودیسم ذن بود که همه چیز را انعکاسی از خدایی واحد که در بودیسم بودا خوانده میشود در نظر میگیرد.

به عقیده ی دیدیه لاکاپله، مکتب کشیشی ژزوئیت یا یسوعی که برای تمام دنیا دینسازی میکرد نیز با یکچنین دیدگاه بودایی ولی در جهت تعریف مسیح به عنوان خدای همه ی جهانیان جلو میرفت و در این دیدگاه، عیسی مسیحی که امروزه به عنوان خدای مذهب عتیق غرب میشناسیم، در نزد اولیای ژزوئیت، به هیچ وجه واقعی تر از سایر بازسازی های خود نبود. در قرآن، نصرانی ها یعنی مسیحیان، متهمند که عیسی را پسر خدا میدانند و یهودیان به این که عزیر را پسر خدا میخوانند. البته یهودیان امروزی ظاهرا پسری برای خدا نمیشناسند اما علت این است که مسیحیت، هنگام نوشتن کتاب مقدس مشترک یهودیت و مسیحیت، مذهب آنها را تغییر داده است. به عقیده ی راجر صباح، آنچه به نام مذهب مصر باستان میشناسیم، در اصل، یهودیت سابق است و ازیریس کهن الگوی ایزدی فراعنه، همان عزیر است. عزیر ضمنا برابر با عزرا است که گفته میشود تورات را که اساس یهودیت کنونی است نوشته است؛ بدین ترتیب، او نسخه ای است از







مذهبی که آنچه ظاهراً ضد خودش است (شرع یهودیت علیه فراعنه) تولید میکند. در ایتالیا که امپراطوری روم به همراه کلیسای واتیکان در آن به وجود آمد، نشانه های مذهب مصری فراوان است. لاتینی ها که معماران امپراطوری روم خوانده میشوند، شاگردان اتروسک ها بوده اند و "آسار" خدای اتروسکی در نام معادل ازیریس است. "هاسار" تلفظ دیگر آن میتواند ریشه ی عنوان "سزار" باشد. "تسحوب" دیگر خدای اتروسکی، میتواند منشا پناه در اصطلاح هم آوای "تکووا" به معنی توبه در بین یهودیان باشد. در بین هوری های ترکیه، تسحوب، خدای باران و طوفان بود. از معادل های بابلی او "رامان" است که لارنس وادل، آن را همان "رحمان" عنوان قرآنی مشهور الله خدای اسلام میشناسد. اتروریا خانه ی اتروسک ها از مراکز پراکنش متون کیمیاگری و کابالا یا عرفان یهود در اروپا بود. مطالعات شرقشناسی عرفانگرا در قرن 19 علاقه ی زیادی به برشمردن شباهت های بین بودیسم تبتی، کابالا و مذاهب مصری داشتند. در مورد بودیسم تبتی، مقام دادن خان های پکن به لاماها ی آنجا در تمرکز توجه روی آن بسیار موثر بود چون هنوز بقایای تعبیر بودیسم به دین تاتاری برجا بود اگرچه استعمار بریتانیا آن را به شبه قاره ی هند نسبت میداد ولی بودیسم، آمیختگی خود با

شمنیسم تاتاری را هنوز داشت. در اولین دایره المعارف فرانسوی از اواخر قرن 18 ذیل لغت

Samaneen

شمنیسم دین هندی ها خوانده شده است چون تا اواخر قرن 18 در فرانسه لغات تاتار و هندی معادل شمرده میشدند. اشرافیت های غربی که امپراطوری روم به مرکزیت رم ایتالیا را بنا کردند، دنباله های دورگه ی اشرافیت های تاتار یا اسکیت پیشرو در اروپای شرقی بودند ولی تاتارهای شرق نفوذ سیاسی خود روی آنها را از دست دادند و این به استقلال فکری و فرهنگی اروپای غربی از شرق کمک کرد. یکی از نشانه های تغییر را میتوانید در تغییر شکل ساختمان های کلیسا ها ببینید و این که قدیمی ترین کلیساهای اروپا هنوز شبیه به مساجد مسلمانانند. این که ایاصوفیه معادل معبد اورشلیم در قسطنطنیه یا استانبول، هم مسجد خوانده میشود و هم کلیسا، به خاطر آن است که زمانی بین این دو تفاوتی نبود. عثمانی ها که ترکیه را مسلمان کردند، از استپ های شمالی آمده بودند ولی با استیلای روسیه ی تزاری بر این استپ ها و از بین رفتن بقایای مذهب پیشین، بستر مشترک یهودیت، مسیحیت، اسلام نوین و بودیسم منهدم، بین آنها اشتراکات و افتراقات جدید ابداع و روابط آنها با داستان سازی های جدیدی توجیه شد.:

“shambhala”: d.lacapelle: theognose: 13 may 2019



ایاصوفیه



کلیسا در پاریس



کلیسا در ونیز



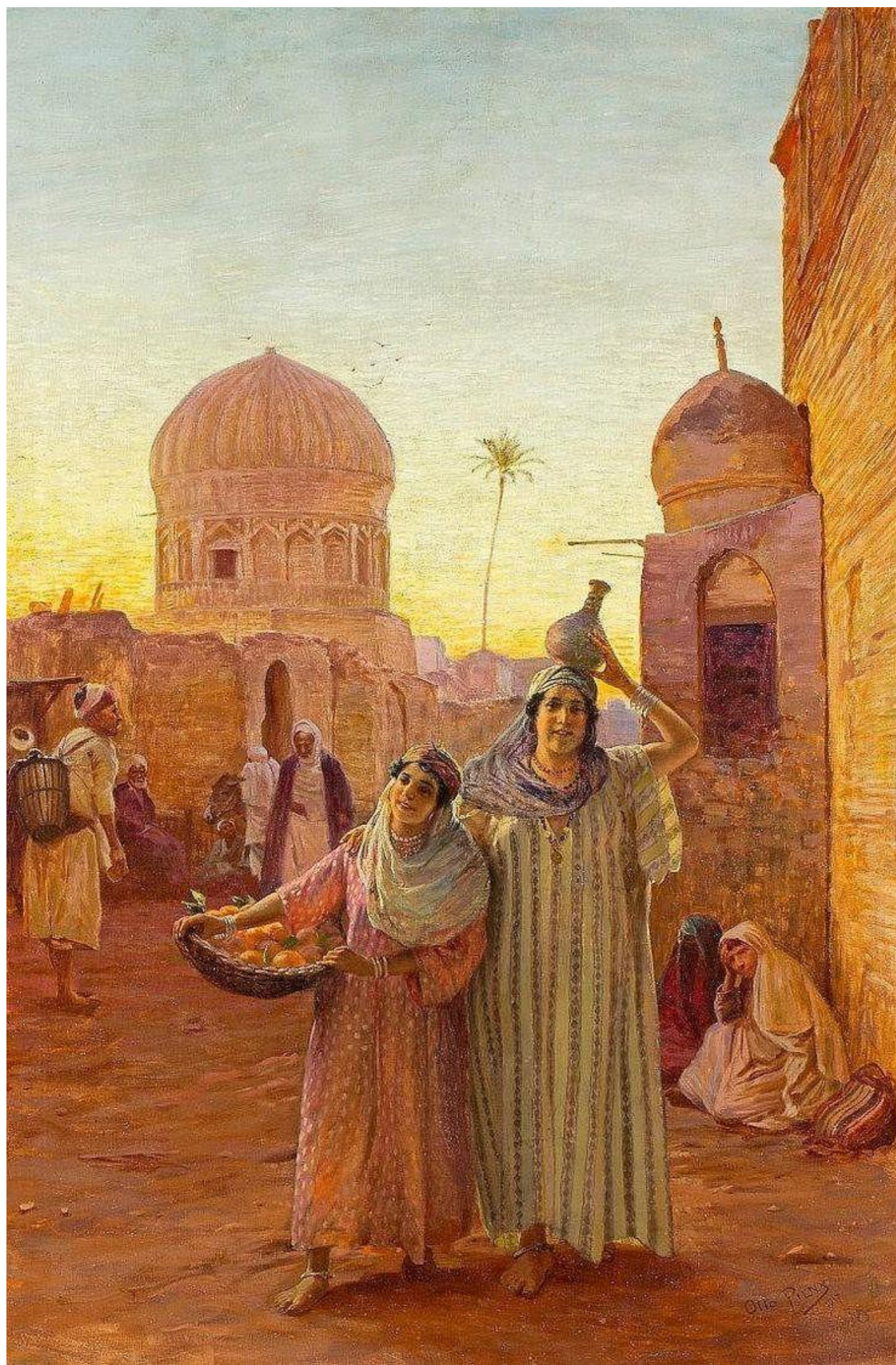
راجر صباح معتقد است که کل بنای کتاب مقدس بر تفاسیر 4 کتاب اول آن استوار است که با اضافه شدن یک کتاب دیگر، تورات را ساختند. به نظر او ترجمه ی عهد عتیق به یونانی در زمان بطالسه ی یونانی، در اصل از روی متون پاگانی مصری انجام شده که اصل یهودی گری سابقند. لاکاپله این عقیده را اینطور توسعه میدهد که سیطره ی فرهنگ یونانی در اینجا باید به ترجمه ی ازیریس یا



هورس به مسیح در کلیسای قبطی مصر مربوط باشد و این کلیسا نیز احتمالاً دنباله‌ی کلیسای سنت مارک در اسکندریه‌ی مصر است که نام از الکساندر یا اسکندر فاتح یونانی مصر دارد. این مطلب را همچنین باید با تخریب مذاهب پاگان در مصر در دوران ژوستینیان امپراتور یونانی بیزانس یا روم شرقی جمع آورد که یکتاپرستی را یک مقوله‌ی یونانی نشان میدهد. سلف امپراطوری بیزانس، کنستانتین کبیر است که بعد از متحد کردن روم، پایتخت امپراطوری را از رم به قسطنطنیه منتقل کرد که خودش آن را ساخت و این پایه‌ی تقسیم روم به دو روم غربی و شرقی یونانی شد. آخرین امپراطوری که در زمان او دو روم غربی و شرقی متحد بودند، تئودوسیوس فرمانروای قسطنطنیه بود که یک ابلیسک با نام او به یونانی در استانبول هست و بر همان منابع هیروگلیف مصری حاوی نام توت‌موس فرعون مصر نیز هست. تئودوسیوس یعنی از جنس تائوتس یا تحوت خدای مصری، و توت‌موس یعنی فرزند توت یا تحوت. بنابراین تئودوسیوس و توت‌موس یک نفرند. توت‌موس، بعد از تسخیر سوریه قادش را در آنجا تجدید بنا کرده است و اگر قادش را همان قدس یا بیت المقدس بشمریم، این میتواند همان بنای قسطنطنیه توسط کنستانتین باشد، چون قسطنطنیه رم جدید است و رم ایتالیا همان اورشلیم یا بیت المقدس شمرده میشده است. از طرفی کهن الگوی حکمرانان یونانی قسطنطنیه اسکندر است که اولین امپراطوری یونانی به او منسوب است اما اسکندر کبیر تنها نسخه‌ی دیگری از اسکندر بیگ مسیحی است که به سلطان محمد دوم در تقویت امپراطوری عثمانی کمک کرد ولی در نهایت علیه او شورید،

شورش‌هایی که به شکست انجامید. او اهل آلبانی است ولی این آلبانی، در اصل قلمرو البان در ایتالیا است چون دارد همکاری قزاق‌ها با کلیسای غرب در تصرف بخشی از شرق را نشان می‌دهد که در نهایت قزاق‌ها شاخه‌ی یونانی و غربی را تصفیه می‌کنند و شریعت اسلامی را ایجاد می‌کنند. بنابراین آنچه به نام امپراطوری بیزانس می‌شناسیم دوره‌ی یونانی‌مآبی اولیه‌ی عثمانی است. مرام امپراطوری برای اسکندر با فتح پارس و الگوگیری از آن رقم می‌خورد. طبیعتاً در این راه نیز برای عثمانی دوره‌های جنگ با پارس که ایران کنونی تلقی می‌شود را تخیل کرده‌اند که این جنگ‌ها پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل در ایران آغاز می‌شوند. البته از آنجاکه به نفع استعمارگران متاخر نبوده است، عثمانی‌ها علیرغم وارد آوردن شکست سنگین به شاه اسماعیل، کشور او را فتح نمی‌کنند اما در یک نسخه‌ی قدیمی‌تر از این جنگ، این اتفاق می‌افتد. این بار کشور شاه اسماعیل جای به الموت اسماعیلیه می‌دهد که توسط هلاکو خان مغول نوه‌ی چنگیز خان فتح می‌شود. هلاکو که تلفظ مغولی الغ در ترکی به معنی بزرگ و اشرافی است، با الکس در یونانی معادل است که ریشه‌ی الکساندر یعنی انسان بزرگ است. بنابراین شکست اسماعیلیه از هلاکو در ایران، نسخه‌ی دیگر فتح پارس توسط الکساندر/اسکندر و در هر دو مورد، انعکاسی از تسلط فرهنگسازی عثمانی بر ایران است. مسلماً همین موضوع در فتح مصر توسط اسکندر و بیزانسی‌ها نیز







تکرار میشود و پایان مذهب پاگانی در مصر را باید نتیجه ی تسلط مکتب عثمانی بر مصر دوره ی ممالیک شمرد. اگرچه عثمانی از جایی مستقل شده است ولی هنوز ریشه در مسیحیت روم مقدس لاتینی داشته که توسط شارلمان پادشاه فرانک ها به وجود آمده است. نام شارلمان که به معنی شاه بزرگ است، از بازی کردن با نام "سلیمان" بزرگترین پادشاه یهود حاصل آمده و تقسیم روم به دو امپراطوری شرقی و غربی، همان تقسیم کشور سلیمان به دو دولت یهودیه و اسرائیل است. نامیده شدن بزرگترین سلطان عثمانی به سلیمان و این ادعا که او بیشترین فتوحات در اروپا را هم داشت نشان از بومی سازی سلیمان یهودی/اروپایی در تاریخ عثمانی دارد. در این صورت، سلیمان را به عنوان متحد کننده ی شرق و غرب باید همتای کنستانتین کبیر، بنیانگذار روم مسیحی شمرد. این روم اروپایی است، مسیح این روم هنوز یک نسخه از ازیریس آتروسکی یعنی آسار است، و اعدام

مسیح متعارف توسط رومیان، همان اعدام الاسار شورشی یهودی توسط رومیان است. نام الاسار ترکیب نام های ال و آسار را می‌رساند که "ال/ایلی/اله/الوهیم" خدای سامی است که در تورات با یهوه خدای یهود تطبیق شده است و یهوه نیز همان جوویس یا ژوپیتز یعنی زئوس خدای یونانی-رومی شهر رم، فرمانروای کوه المپ و حامی مسابقات ورزشی در قالب فستیوال های مذهبی چون المپیک است.:

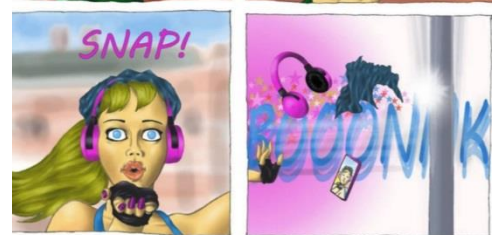
"chronology5 by fomenko (2): Egypt: d. lacapelle: theognosis : 19feb2019

عجیب است که این عثمانی و روسیه ی تزاری هستند که روی ازیریس عیسی



شده تعصب می یابند در حالیکه عیسی مسیح تنها یک مرحل از خدای دایما در حال تحول جهان آتلانتیک است و حتی شکلی که در نهایت در دوران مدرن به گذشته ی قرون وسطاییش نسبت داده میشود، همانی است که توجیه کننده ی سکولاریسم است طوری که حتی کاربرد اقتصادی زیارت در نهایت به کاربرد اقتصادی نوعی توریسم تفریحی شود که فقط در فستیوال مانند بودن به زیارت شبیهند همانطور که زئوس مدافع تفریحات ورزشی بوده است بی این که هیچ







برداشت معنوی بتوان از آنها داشت. جالب اینجاست که در زندگینامه ی زئوس که تمام خدایان ماقبل و بعد خود را هم در برمیگیرد باز هیچ مطلب معنوی که

هیچ، مطلب اخلاقی هم یافت نمیشود. توجه کنیم که زئوس، توسط یونانی ها تبدیل به خدای المپیک شده و این درحالیست که اجداد بربر یونانی ها، پادشاهی اعقاب مینوس پسر زئوس در جزیره ی کرت یعنی جایی که زئوس در آن پرورش یافت و بزرگ شد را از بین بردند. کرت یک مستعمره ی فنیقی در دریای مدیترانه تلقی میشود و خدایان یونان شامل زئوس هم چنانکه از نوشته های سانخونیاتون مستفاد میشود، نسخه های یونانی خدایان فنیقیند. هرودت در کتاب دوم تواریخ، تمام خدایان یونان به جز انگشت شماری را اصالتاً مصری شمرده است. با این حال، یونانی ها انگار که از زمانه ی خود جلوتر باشند، فیلسوفانی چون گزنوفانس، سقراط و اومروس را پروردند که علیه این خدایان شرقی شوریدند و پرچم خود را به اروپای مدرن سپردند که با افتخار، طغیان اسلاف یونانی خیالی خود را «معجزه ی یونانی بودن» خواند. ولی هر معجزه ای خرق عادت و بنابراین ماوراء زمینی است، ازجمله یونان.

پس جالب است که اونیل، کرت در افسانه ی زئوس را نه یک جزیره ی کوچک استعاری در دریای مدیترانه بلکه معادل "قرط" فنیقی به معنی زمین میشمرد و جزیره بودنش را اشاره به شناوری زمین در وسط اقیانوس به عقیده ی قدما در







نظر میگیرد. حمله به جزیره ی کرت را نیز با حمله ی توهاته دانان به ایرلند تحت حکومت فوموریان ها از راه دریا تطبیق میکند و ایرلند را نیز استعاره ای از زمین میشمرد. نسخه ی ایرلندی دیگر این افسانه را حمله ی کشتی ها به تورینیس به معنی جزیره ی تور عنوان و تور را به معنی برج (معادل تاور در انگلیسی) در نظر میگیرد و با نام "تورو" الهه ی برج ها در کرت تطبیق میکند.

اونیل میگوید یک چشم بودن بالور شاه غولپیکر فوموریان ها او را شبیه یک فانوس دریایی و معادل یک برج دیدبانی دائمی میکند و این برج جانشین کوه عمود جهان یا درخت واصل آسمان و زمین است. پس قتل بالور میتواند معادلی دیگر از مرگ غول آسمانی با قطع شدن درخت لوبیای سحرآمیز توسط جک – دزد گنج های غول- باشد که توام با ثروتمند شدن جک است. اما اگر زمین کل جزیره است، پس دریا نیز اقیانوس آسمانی است و دزدان یا مهاجمان، فرازمینی ها هستند. در این صورت، آنها برابر با نیروهای هفت آسمانند و بازتاب دیگر این هفتگانگیشان علیه زمین را اونیل در قصه ی یونانی «هفت تن علیه تبس» هم میبیند. حمله ی نیروهای فلکی به زمین از نظر ایرلندی ها در سامهاین رقم میخورد که آغاز فصل زمستان کلتی و نقطه ی مقابل بلتین در ماه می است که آغاز تابستان کلتی است. سامهاین همان عیدی است که در امریکا تحت عنوان هالووین جهانی میشود. اونیل، نام سامهاین را برگرفته از خدای فنیقی به نام "بعل سمائین" (در لغت یعنی فرمانروای آسمان ها) میداند.:

"the night of the gods": ibid: p267-8

هفت سیاره ی حاکم بر هفت آسمان، مسئول تعیین صفات مختلف انسان در زمین هستند ولی این صفات، نیازهای مادی را ایجاد میکنند و بدیهی است که تجاری که با تامین این نیازها پولدار میشوند خود را از جنس خدایان فلکی بابلی بشمرند.







"حکیم بیگ" ارتباط سرمایه داری با ماوراء الطبیعی را صورتبندی و اشاره کرده است که انقلاب فرهنگی دهه ی 1960 با بازگشت به خدایان فلکی نه تنها علیه



سرمایه داری طغیان نکرده، بلکه شکل تکامل یافته ی آن به شمار میرود، چون در یک پیشزمینه ی ترکیبی سرمایه داری و مارکسیستی و بنابراین از نظرگاه ماتریالیستی به دااستقبال این مفاهیم ظاهرا متافیزیکی رفته است. حکیم بیگ در اینجا اصطلاح "متافیزیک اشیا" را بازتکرار میکند؛ اصطلاحی از مارکس که بیشتر توسط والتر بنیامین مشهور شد. تمام اشیائی که ما برایشان پول میدهم، برایمان حالت ماوراء الطبیعی دارند و این نقطه ی اوج قداست سرمایه داری است. درمقابل، کمونیسم شیطانی و ناقدهی، درست مثل دوران ماقبل قدسیت، انسان ها را در راه خود جامعه که جای خدایان را گرفته است قربانی میکند. پس مالکان باید به زور از مالکیت خود بگذرند و عموم مردم نیز باید از آزادی و





رفاه خود بگذرند تا همه در راه خدا که اکنون جامعه است قربانی شوند. این

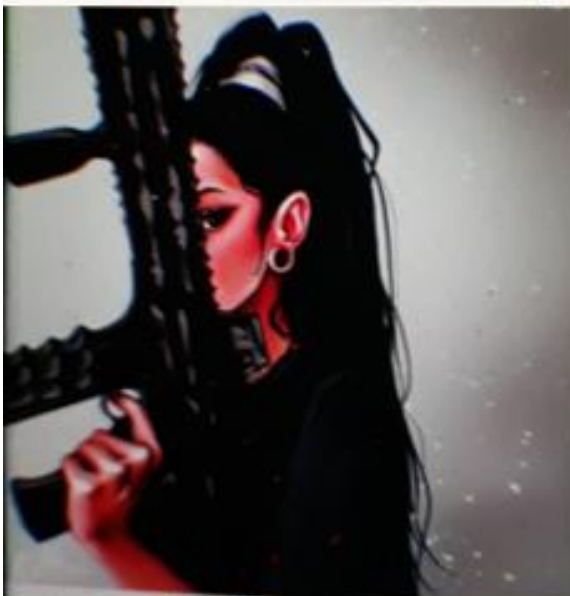
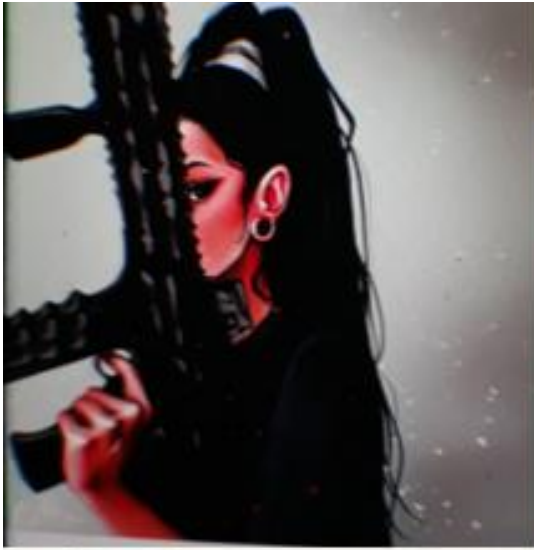
قربانی شدن چون به زور انجام میشود، مانع از آن میگردد که متوجه شویم در سرمایه داری هم مردم قربانی میشوند، زیرا در سرمایه داری مردم داوطلبانه خود را در راه ماشین اجتماع بی شکل و -حتی از آن هم فروتر- ارزش های فردانیت یافته با برداشت های منحصر به فرد آن قربانی میکنند و مثلاً در طلب پول، اینقدر درگیر کار میشوند که دوستانشان را از دست میدهند و گاهی با ریسک های خطرناک در جهت ناگهان پولدار شدن، بیشتر بر کار خود می افزایند. مردم اینچنین از تامین نیازهای روحی خود و اعضای خانواده ی خود غافل میشوند و در وقت اندوهگینی وقتی به این قربانی شدن روح می اندیشند، باز دچار عذاب وجدان میشوند که چرا باید اینقدر ابله باشند که باور کنند «روح» وجود دارد و الان نیازهایش زیر پا گذاشته شده است. قربانی شدن در راه ماشین، روندی طبیعی در زمینی شدن خدا و دنباله ی قداست خود قربانی گری کشیشان زاهد است که از تمام لذت های دنیوی به نفع خدای نادیده و درک ناشده صرف نظر میکردند. الان هم مردم حس میکنند که باید از لذت های راستین دنیا در راه اهداف نظام سرمایه داری چشم پوشند و حتی از این که از زندگی لذت ببرند، شرم دارند و دوست دارند همیشه درباره ی بدی وضع دنیا فلسفه بافی کنند تا جامعه قبول کند آنها واقعا مثل بقیه قربانی شده اند.:





"immediatisme vs capitalism": hakim bey: kaosphorus: 31may2003

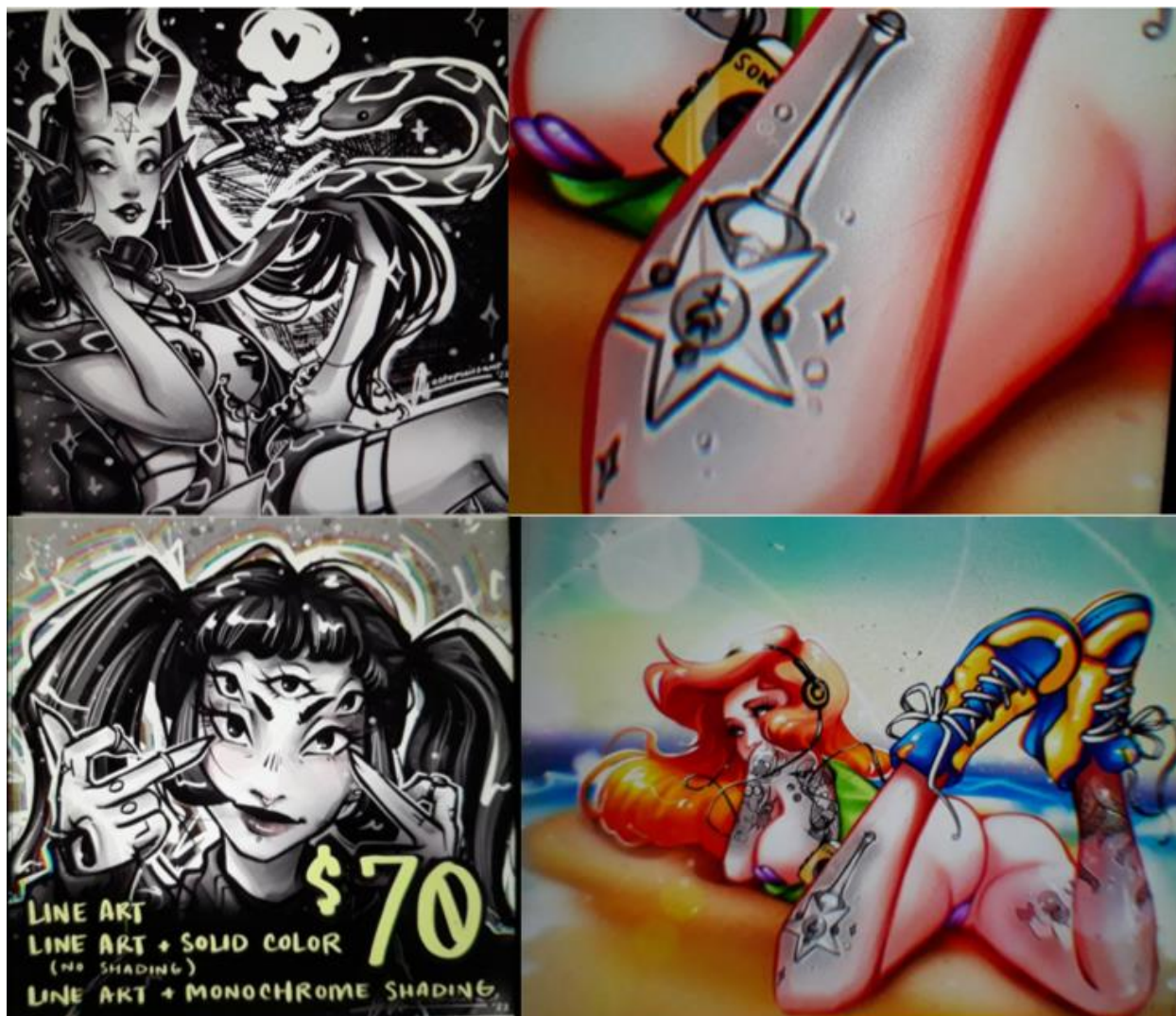
حکیم بیگ در فضای مجازی به «آیت الله قیام اجتماعی اینترنتی» مشهور شده است اما در جواب این نگرش به عقاید او میگوید که از اینترنت، فضای شبکه ای آن را دوست دارد چون انعکاسی از شبکه ی روابط اجتماعی مثبت انسانی در آن میبیند به شرطی که ایسن ارتباط بین انسان های حقیقی محقق میشد نه این که در یک فضای مجازی قابل دستکاری و هدفگذاری شده بین ماشین های یارانه ای برقرار شود که سیستم نامرئی روابط آنها توسط افرادی خارج از روابط کنترل میشود. اینترنت در صورتی که یک شبکه ی معیوب نباشد و انعکاس روابط یک



شبکه ی راستین و مثبت قرار بگیرد، میتواند گسترش دهنده ی شبکه و ایدئال ساز آن شود. ولی در عمل، به وارون عمل میکند و بیش از این که آدم ها را به هم نزدیک کند از هم دور میکند و با بازسازی الگوهای غیرواقعی رسانه ای در زندگی شخصی، دروغ را جانشین راستی میکند و روابط واقعی را خدشه دار میکند. درگیری شدید مردم در کار بی پایان زندگی روزمره که باعث دیدار حداقلی افراد از دوستان و فامیلشان میشود آنها را ناچار به ملاقات در فضای مجازی میکند و اینچنین جایگزینی شبکه ی واقعی با شبکه ی دروغین کاشته ی سرمایه داری تسریع می یابد.:

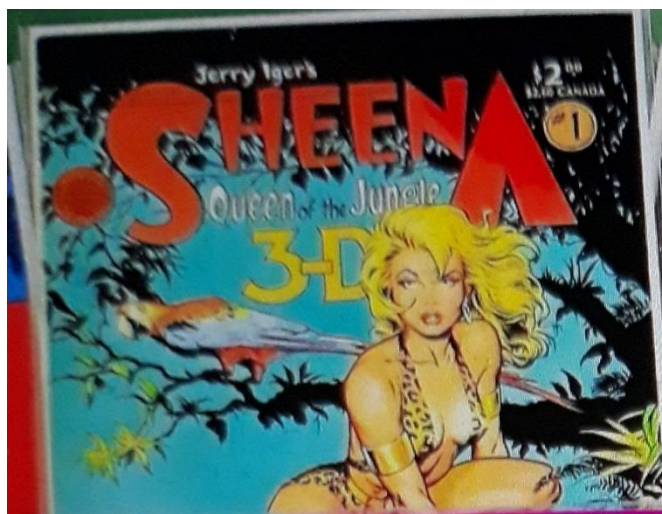
“hakim bey et linternet”: sasha miltov in Arthur magazine (2007): kaosphorus: 10 oct2011

درنهایت، مبدا این دستکاری فرهنگی، درست مثل شیاطین نامرئی است و میشود



گفت درست مثل شیاطین و اشباح اهریمنی که جایگاهشان گاهی دوزخ در زیر زمین تلقی میشود، در نامرئی بودن، کاملاً «زیرزمینی» است. به همین دلیل میشود بخش عظیمی از خوراک های رسانه ای را از طریق جهان شیاطین زیرزمینی و ارواح شیطانی به دنیای زیرزمینی توصیف شده در رمان «به یاد می آورم لموریا را» از ریچارد شیب شپور نویسنده ی امریکایی در سال 1945 یافت که در داستان های کوتاه خود، دنیای زیرزمینی پیشرفته ای را توصیف میکرد که از قاره ی غرق شده ی مو نجات یافته است و راهروهای زیرزمینی





- Trudeau Defends His Forum
- Alan Moore on Censorship
- Summer Reading Lists
- Interview With Ross Heath

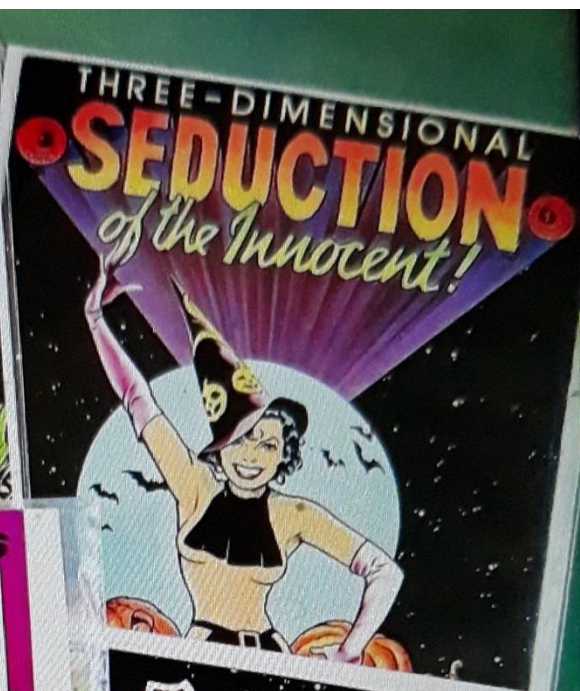
THE COMICS JOURNAL

THE MAGAZINE OF CRITICISM



Dave Stevens & CheeseCake

An interview with the creator of The Bachelor



ALIEN WORLDS

4



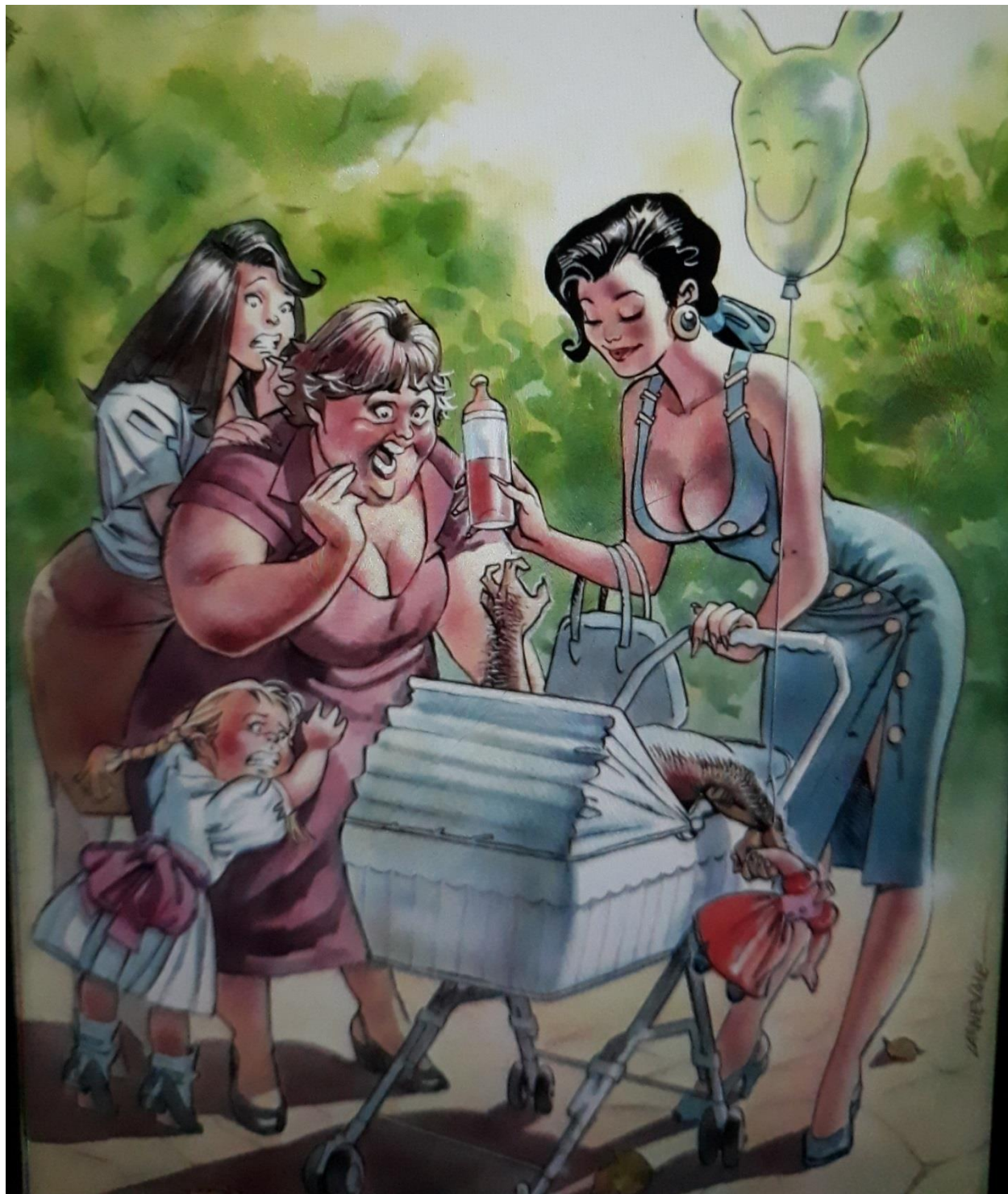


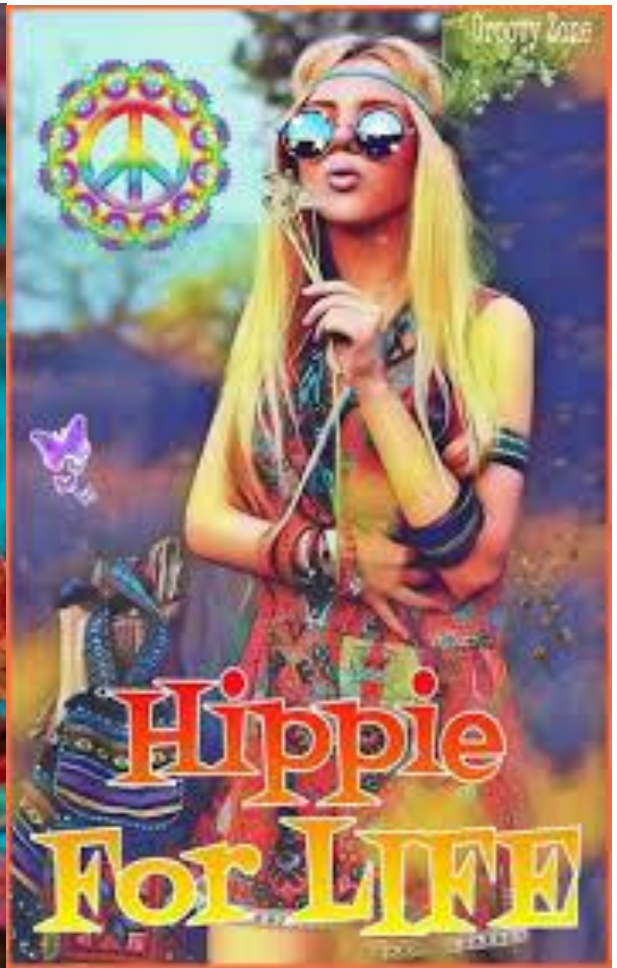
بعضی کلیساها به آن راه دارند. حکیم بیگ، تصویر مفصلی از هرآنچه که در امریکا از این فضای زیرزمینی انتظار میرود به دست میدهد: جایی پر از اسکلت های خزنده های فضایی که آن را به وجود آورده اند، مردهای لاوگرافت، زاهدان گوشه نشین، قاچاقچیان و مافیاها، جنایتکاران فراری، آنارشویست هایی که در صدد پایان جنگ ها از طریق رواج بی نظمی هستند، فراریان از ژینتیک



پیوریتانیسم، جریان های انقلابی چینی از جمله عمامه زردهای متعصب، دزدان دریایی غارنورد، سرخپوستان رنگ پریده و بی تفاوت، تریلرهای پرولتاریا از گنبد های صنعتی اطراف یخچال طبیعی دوايت و ساحل ولگرین و محدوده ی

ادسل فورد... بیگ میگوید هیچ کدام از اینها به لحاظ اسطوره ای و اعتقادی واقعا زیرزمینی نیستند و میتوانید معجونی از چنین ترکیبی را در مناطق خودمختار امریکایی منعکس در افسانه های «امریکای کوچک» بناشده در قطب جنوب، در







فضایی با خدای کوچک فرقه ی ستاره ی قطب جنوب، الهه ی یشم توصیف شده توسط دستنوشته های انگلیسی از اعتقادات سیاهان باهاسا، و نقل قول های پراکنده



از نیچه و چوانگ تزو کاملاً احساس کنید. در آمد این جوامع از تجارت سنگ
های قیمتی، خشخاش سفید و «قارچ جادویی» تامین میشود. در عمق این مناطق،





قلمروهای تروگلوسی قرار دارند: جامعه ای متشکل از لمپن ها، هنرمندان، معتادان به مواد مخدر، قاچاقچیان، و فرقه های جادوی جنسی، که گردشگران هم به سمتشان می آیند و پس از گذر از خیابان های کثیفشان، در غرفه ها در حال خوردن نودل چینی و گاهی مصرف مواد مخدر، رقصندگان بی حال را تماشا میکنند.:

“la terre creuse”: hakim bey: kaosphorus: 16 may 2014

این گونه جوامع که معمولاً با گرفتن ظواهر انارشیمیستی، دشمنی خود با جامعه را آشکارا اعلام میکنند، در گذشته کمتر و امروزه به وفوری باورنکردنی در قالب گروه های موسیقی راک و رپ و در حال گرفتن ژست ها و نمادهایی که همگان به شیطانپرستی و کیش های قربانی های خونین و جنسی میشناسند، این بار بدون پرده پوشی و پنهانکاری منسوب به این فرقه ها و کاملاً آشکارا در روی پرده ی رسانه ها و ترجیحاً پربازدیدترین رسانه ها متفاوتنمایی دیگرستیزانه ی خود را



به افسانه های شیاطین و اشباح و اژدهایان خواهان قربانی خون و اسپرم میدوزند و مانع از فراموشی افسانه های مسیحی و کشیشی حول این نوع قربانی ها میشوند. پیش از موزیسین ها و کالت های رسانه ای، جادوگران و قبل از آنها



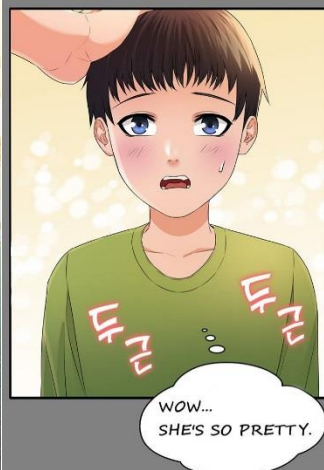
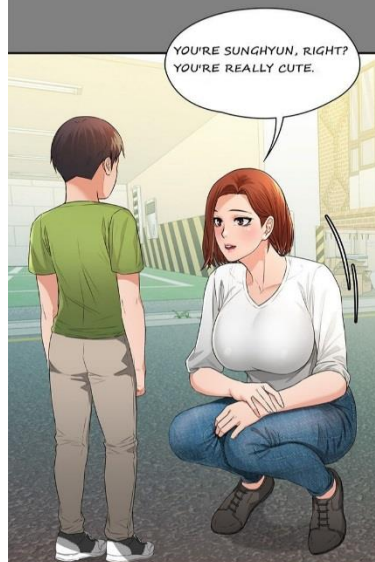




یهودیان، عامل رواج چنین اعمالی شمرده میشدند ولی جالب این که قبل از همه ی اینها خود مسیحیان بودند که در امپراطوری روم، به اتهامات مشابهی تحت تعقیب قرار میگرفتند. در قرن بیستمی که ابتدا ادعای خرافات زدایی میکرد، ترکیب خشونت و جنسیت در قربانی آیینی، آن را به صورت تجاوز منتهی به

بیماری روانی «عقلانی» کرد و تحقیقات جنجالی فروید درباره ی این که مبتلایان به هیستری در کودکی از طرف والدینشان مورد تجاوز جنسی یا اعمال تجاوزمانند قرار گرفته اند، کاملاً ریشه در علاقه ی فروید به کابالا داشت. فروید بعداً از ادعای خود دست کشید و مدعی شد که بیمارانش درباره ی دوره ی کودکی خود، خیال پردازی هایی کرده اند که بخشی از بیماریشان است. منتها میل





زیادی به قبول این مسئله وجود نداشت و داستان سیبیل هم در حال تکرار ادعاهای اولی فروید بود. در سال 2006 رابرت ریبر استاد دانشگاه فوردهام نشان داد که داستان سیبیل که او آن را یک «فریب» مینامید کاملاً ساختگی بوده است. اما به هیچ وجه نمیشد والدین نگران را از کابوس تجاوز شیطانپرستان به فرزندانشان در مراسم جادویی و در محیطی که نمادهای شیطانی در همه سوی آن جلوه نمایی میکنند آسوده نگه داشت و این شد که پرونده های قضایی فراوانی حول افسانه بافی های انجام گرفته درباره ی کودکانی که در این نوع مراسم، مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند تشکیل و اغلب به تبرئه ی متهمین منجر شدند. این وضعی است که میشود از آن به «دکور جهنم» یاد کرد.:

“CROISADES ANTISATANISTES: L'ENFER DU DÉCOR”: KAOSPHORUS: 29 APR 2014

تمام قصه پردازی ها بر این محور، به اندازه ی خود کابالا تمثیلی هستند. والدین فرزندانشان را قربانی میکنند بدین شکل که جزمیاتی را که از آغاز مسیحیت یهودی تبار حول جهان گناه آلود ساخته اند به فرزندانشان منتقل و آنها را آماده ی



قربانی شدن در راه یک سیستم ناخوشایند میکنند، سیستمی که جامعه ای را تعیین میکند که به جای خدا است و مثل خدا نمیشود تغییرش داد چون مجریان اداره ی این جامعه جانشینان خدایانند حتی وقتی ریاکارانه دم از سکولاریسم میزنند و به جای سرگرمی سکولار، جادوگری در تعریف مذهبییش را رواج میدهند.



